

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
۶

۱۰۰۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعہٴ مضمون مطہر شرح فضول الزمانی

مؤلف

موضوع

شماره قفسه ۴۷۲۵

شماره ثبت کتاب

۸۶۹۲۱



خطی - فهرست شده
۶۷۲۵

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 1

Handwritten scribbles and a flourish.

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۸۱ - ۶۹

۵
 ۹

بازدید شد
 ۱۳۸۲

۱۰۴۴
 کتابخانه مجلس شورای ملی
 شرح اصول دین افغانی
 شماره قفسه ۹۷۲۵



۹۲۱
 شماره ثبت
 خلی - فرست شده

۶۷۲۵

۱۰۴۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجموعہٴ مخطوطات شرح فضول الماشی



کتابخانه مجلس
۲۸۶۱

کتابخانه مجلس شورای ملی
نسخه فهرست شده
۶۷۲۵

سَمَاءٌ كَانَتْ أَهْدَى مِنْ مَلَاوِسِيَه
لَشَهْرِ الزَّارِ أَنْوَاعًا مِنَ الْحَمَلِ
أُمُّ الْعَنْبَرِ - وَالْمِنْ - وَالْمِنْ - وَالْمِنْ
فَاتَّقِ قَبْلَ بَيْنِ الْجَدِيِّ وَالْحَمَلِ



اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَّقِينَ

في التوحيد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مورد دانستن ادانکند

تا بنام حق ابتدا نکند

مالک لم یزل کریم قدیم

صانع بی بدل حکیم علیم

آنکه هفت ونه وده ودر وجهان
کواکب بره

کرد پیدا که کس نبود شریار

کرد پیدا دلیل هستی خود

اند میر هویکی فزون از حد

دادمان عقل تا بدانستیم

نیز توفیق تا توانستیم

في نعت النبي عليه السلام

آنکه از بهر نشر دین هدا

آسمان کرد و اختر از بسید

کیست آن آسمان محمد را داد

اختراش صحابه با داد

آسمان او و طبع کم زمین

اختراشما ولیک رهبر دین

باد بر جان هر یک از ما

هر زمان بیکر از در دشتا

دوستب نظم کتاب

چون بدیدم که در بسط زمین

هیچ دانش ز بعد دانش

نیست از دانش جوی به

کندر و کج حکمت است فره

کردم آغاز مدخل منظوم

یاد کردم در ویسی نجوا

تا هر کس که یاد گیرد این

باشد از فاضلان روی زمین

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like 'بسم الله الرحمن الرحيم' and 'مورد دانستن ادانکند'.

Handwritten mark or signature at the bottom of the page.

در عدد افلاک کواکب

اول از هیئت فلک کویوم
 پس احکام اختران پویوم
 آفریننده بری و ملک
 فلانکه نه آفرید چرخ و فلک
 بر یکرمه و بردیم تیر است
 باز نا همد بر سیم میر است
 شمس بر چرخ چارم میرام
 همو بر چرخ پنجم بهرام
 ششمین چرخ مشتری ایدان
 هفتمین است منزل کیوان
 باز هشتم که ثابت است در روست
 نهمین و نهم که جمله در روست
 اوهمی که دوی نیا ساید
 چرخ و انجم بگشت او شاید

عدد ثابتات و سیارات

عدد چرخها چو شد معلوم
 بشهرم بعد ازین بروی و پنج
 حکما پیش ازین حکم مرصد
 اختران را گرفته اند عدد
 بانه و بیست آمدست هزار
 هفت ازین کواکب سیار
 زحل و مشتری و پسر بهرام
 شمس و ماه و تیر و زهره
 ثابت است نام دیگرها
 که ازینشان کنند پیگرها
قسمت افلاک و بیروج
 باز کردند شریف حکمت
 هفتمین چرخ را دو و شصت
 چون تمامی بنهادند شد اقسام
 بمسازد و از ده قسم

باز کرده

بصورت کلام را

بصورت کلام را

عدد نام

برج کرد ندهریکی نام

وانکه از اختر گران رفت است

صورت انگشت هشت و چهار

هر یکی نرک موازی برنج

داشتران به از کله درج

در اسامی برج

پس نهادند بشواین رنجیب

نام برج از صور بدین ترتیب

حمل و ثور بعد از آن جوزا

سرطان و اسد و کرمذرا

عقرب و قوس دان پس از میزان

جدی دولت و جوزا

در خانهای کوکب سبعة

پس برین جلد را که بر دم نام

ز اختران صاحب شناسند

اولین از بروج باهشتم

نام این بره نام او کز دم

هر دو مرتب باشند بیوت

همچو بر حسن را کان با حوت

زهره را خانه ثور و قوس میزان

شمس را شیر و ماه و سرطان

تیس را خانه خوشه و جوزا

مرزجل است جدی و دلو

ارقام برج

مرد و انا دل ستار شناس

چون مرین علم را نهاد اساس

رقم بر جها که شد اعداد

از حروف حمل گرفت و نیا

از حمل صفر الف ز ثور نشان

ب جوزا و جمیم از سرطان

عقرب از اسد
قوس از میزان
شیر از جوزا
سرطان از اسد
عقرب از اسد
قوس از میزان
شیر از جوزا
سرطان از اسد

اولین

از به دال دان و بنده و دوازدهمین سانس و غیره

ببرسد دال کرد و شبده

و او تر سیزک نهاد و عقرب را

قوس حاطان شان جدی نهاد

دلو یا یا الف با همی داد

ارقام کوکب بعه

چون بدانتی تر بروی رقوم

رقوم اختراک بباید هم

آخرین حرف نام هر اختر

بدش می کار برد فتر

همچو از شمسین و زرد فتر

بر همین کن قیاس پنج دگر

از زحل لام و از عطارد دال

خاز سرخ و هاز زهره مثل

رقوم شتری جو یا دانی

بر تو دشور هاشد آسانی

در ارقام روزها کوید

باز آغاز هفته یک شنبه

دان و آنکه الف نشانش نه

و زرد و شنبه علامت شنبه با

هم چنین تا رسد بشنبه را

ارقام ماهها

الف است اولی معاز تقویم

ب دوم روزان سیم را

هم چنین تا که رسد بتمام

آخرش کاف و ط بود بلام

در طبایع بزوج

بر جهات تو بر طبایع دان

ریج نادان همیشه ضایع دان

حمل است آتشی و شیری و کان

نور خاکی و جبری و خوشه

هان
سبله

و در وقت غلامت آید با جارین دال در وقت شب
بجانبها و آن از جمعا هم چنین تا رسد بشنبه را

طبع جوینا و دلو و بید هوا
بادی
ز میزان

وان خردتک و حوت و غنچه
سرخان

در نوری و ماده کی بروج

یشناس از بروج ماده و نوری

تا در احکام باشدت رهبر

نوحل دان نور ماده شناس

بر همین کیر جلد را توقی

در طبایع کواکب

نحل آن کوبدش می کیر است
بچه کسور و معروف است

روزی سرد و خشک و نخل و

مشترک است فیروزی

سعد و نردان و گرم و نوری

باز مزج نخل و نوری و شیبی

گرم و خشک از طبیعت

شمره گرم و خشک و در نوری و نوری

عز

خس در اجتماع و سعد نظر
آفتاب در اجتماع خردت

سعد و ماده است و سرد و نوری
بسیار کیر است

بسیار نریزه باشد و شمره
بسته ستاردها هر کوی کیر طبع است او یک ببرد
وانکه ناهش از اختران قوت

سعد و ماده بی سرد و نریزه است

در شرف کواکب

شرف آفتاب دان بجل

نورمه را شرف شناس محل
شرف قوت نور است

میر نحل را شرف بود میزان

شرف مشریت در سر طان

یابد از جکی شرف بهرام

همچو از حوت زهره بد بزم
شرف زهره در جوی است

تیر اسب است بید و شرف

هم چنین آید این باز سلف

شرف را ش خانه تیر است
جزا

ذنب اندر کان شرف کبریاست
شرف ذنب برج قوس است
در هبوط کوکب

جون شرف گشت مرتز معلوم

در برابر بود هبوط بخم

جون هبوط زحل به برج حمل

وان برجیس برج جدی

جای مریخ جون شود سرطان

اندر روم و راهها بطدان

خوبت برج هبوط تیر آمد
عطار در برج حوت است

گردد آن مه تیر آمد

باز میزان هبوط خورشید است
اقاب

هابط برج خوشه ناهید است

راش هابط شود چو شد بکان
قوس

نوهبوط ذنب بجز اذان

در و بال کوکب

جون هبوط و شرف شدت معلوم

گرد باید و بال را مفهوم

شمس
خانه و بال
اسد دلو

خانه کوکب از برج بکیر

بر شمار وید بین بنور ضمیر

قوس
خانه و بال
سرطان جدی

خانه هفتمین و بال شناس

جمله معلوم کرد دوت بقیاس

در جابت شرف کوکب

زحل
خانه و بال
جدی دلو سرطان و اسد

شرف شمس نوزده در جابت
۱۹ درجه حمل

یاد گیر این که مایه فرجت

سپری
خانه و بال
قوس و حوت جوزا و سنبله

شرف زهره هفت کیرد و بیست
در جابت

مرخ
خانه و بال
میزان و ثور

از درج آنکه در جابت
بین پنجم

شرف تیر باز پنج و دهست
عطار در ۱۵ درجه سنبله

سه درج در شرف نصیب
میزان در ۳۰ درجه ثور است

در جابت ستاره کیوان
زحل

زهره
خانه و بال
نور میزان عقرب و زحل

در شرف کمتر از سه هفت
زحل ۲۱ درجه میزان ۳۳

عطار

خانه و بال
جوزا و سنبله قوس و حوت

شب يك شنبه آن تیر آمد
عطاره

زین سبب فرخ و منیر آمد
فرخ

شب دوشنبه آن برج است

اندرین قولها نه نیست

شب سه شنبه آن زهره شناس

چهارشنبه شب زحل بقیا

چون شب پنجشنبه آن خورشید است

شب آریینه خود شکر

بر شب شنبه ای کزین نام

هفت دائم ولایت بهرام

در هفت ساعت بکواکب

و نظر از آن

ساعت اولین زمره و زشب

دانکه باشد از آن کواکب

کان شب و روز را بد و نسبت

کرده باشد حکم از حکمت
بیت

همه

در یکی برج و یک دبرج هر بر

خلق را جلد اتفاق بود

کان ستاره در احتراق بود

جز قدر که چون چنین دانند

سحترق نه که مجتمه خوانند
حقایق نیز خوانند

در باب چهارم

روزیک شنبه است نسبت خورشید
بانه که نسبت از آن

روز دوشنبه است زان

روز سه شنبه آن بهرام است

آنکه مریخ مروز نام است

چهارشنبه کوفت کواکب تیر

سعدی پنجشنبه آمد مسیر
بوی شکر

زهره را داد جمعه و بزحل

داد شنبه خدای عزوجل

در باب بیست و یکم

بزرگ

وان ذکر کوکبی کز دست فرو
تخت

دوین ساعت است ساعت او

مرسیم راهمان شناس ساس

بهر همین کن بجمالی تو قیاس

ادبَابِ مَثَلَاتِ آتشی

هر مثلث که طبع دارد نادر

شمس دان رب روز و نوا و همی

وانگوش مشریت دیگر رب

یا دیگر این سخن که نیست عجب

باز شب برخلاف کیر قیاس

شناس
روز و شب شان زحل شریک

ادبَابِ مَثَلَاتِ خاکی

وان ذکر مرا که طبع اوست تراز

زهره و پس قوسناس بر باب

باز در شب مهت و پس زهره

عزاسد و قوس

در شب مهت

بشوا این نکت خوش شهره

هست شان روز و شب شریک

آنکه خوانند نام او بهرام

ادبَابِ مَثَلَاتِ بادی

وانکه باد است طبعش از بعد

رب روزش زحل شناسم تیر

تیر در شب مقدم آمد باز

هر دو را مشریت بود انباز

ادبَابِ مَثَلَاتِ آبی

وانکه طبعش مناسب است باد

زهره در روز و زحلش از بر باب

دیگر از بعد زهره دان بهرام

شب بود برخلاف این اقسام

هست شان روز و شب شریک قر

این بدانی شوی به علم سهر

عزاسد و قوس

عزاسد و قوس

تسلی

در صفت بروج

برفك بروج منقلب چاراست

اندريں باب حك بسياراست

حمل است اول و در كسرطان

باز ميزك و جدي نيك بلك

بروج ثابت

ثابت آمد بوصف چار دكر

عقرب و دلو و ثور و شتر شمش

بروج ذوجدين

قوس و جوزا و خوشه و ماهي

و وصف ايشان اگر نرمن خواهي

گويم اين علم هست بر من عين

كه بود اين چهار ذوجدين

نسبت بروج بجهات

شرفي آمد

مشرقي آمد از بروج بلك

بره انكاه شير و بازگان

وانكه شان خلق مغرب دانند

برج جوزا و دلو و ميزانند

نور با سنبله و جدي برم

كه فزاي مندا شر جنوب علم

سرطان است و عقرب و پس جوت

كه شمالي شدند هر سه بيوت

در طالع و خا نماي كوكب

طالع آن برج باشد مشفق

گو بر اينده باشد از مشرق

هر كه زايد ز ما در آن هنگام

طالع تران نهند در احكام

اولين خانه تن و جانست

حك او بر حكيم آسان است

سجده است و ماهي و عقرب
و انكه از نرمن است لاسيه

نور الزاد

دویمین طالع است خانه مال

سیم آمدن بر آفرینش دلال

چارمین خانه ملک و ضعیف آب

وان فرزند یحیی و طرب

ششمین خانه ریح نینده و آن

هفتمین خانه زن و انبیا

مرک در هشتم است و خوف و خطر

در نهم خانه علم و دین و سفر

عمل و دولت از دهه جویند

چون حدیث از دهه و یکی گویند
خانه یازدهم

خانه دوستان و امید است

دین بیان چنین جو خوسید

چون ازین بگذری بوده و در دهه
خانه دوازدهم

حکم آن بر ستوران و عذر

فرج کواکب

فرج تبریح طالع دان

وین ز تا شیر صنع صنایع دان

فرج ماه ثالث طالع

وان خورشید نیت جرتاس

زهره در پنجش بود بدرام

هجو در خانه ششم بهرام

شاد یازده ست سورا جل
خانه

در ده و دو فرج رسدیز

دبحد و دو کواکب

ای ماه جمال و مایه جود

شماره جمال

بشنواز قول اهل مصر جود

مشیرا که مایه فرجت

از حل حد بدان که شش در

شش درج نیز زهره را تیر است

هشت دیگر نصیه تیر است
عطار د

در پنج کواکب
هفتمین خانه تیر است
نهمین و دهمین خانه کواکب
زهره و مشیرا ششم

نخ مرغ را زرد و سرخ
از عدس این سه بندد
نخ دیگر ضیبه بهرام

وان کیوان جوان اوست
یعنی نخ دیگر

نور

باز از نور حد زهره دو چار

آمد و حد تیر شش شمار

هفت از و نیز حد سعد اجل

بیکان نخ نیز حد زحل

سه درج نیز حد بهرام است

دل دانا هیت بد است

جونا

تیر شش درج ز جونا حد

هفت بر جونا حد

زهره لا آنکه شادی و کجاست

حد زین برج بیکان نخ است

حد درج با هفت دگر

وان

وان کیوان شش است نیک نگر

سرطان

حد مرغ نخ و مانده جنک

از درج هفت آسان نخ

باز شش حد زهره و شش تیر

هفت از و نیز حد سعد کثیر

و آنچه مانده ز برج حد زحل

باشد ای بر تل زحل

اسد

باز بر جونا ز برج اسد

دانگ جز شش درج نباشد

حد ناهید نخ دان و زحل

هفت دیگر نهاد حکم از

شش درج تیر را جو میر آمد

نیز بهرام را جو تیر آمد

سنبله

قسمی هم
نخ شش درج دیگر از مرغ است

۱۲

تیرا حد زین سه هفت است

زهره راده فلجین رست
یعنی ده درجه سنبله هفت

مشتری که فرج آثار است

حد ازین برج بیکان چار است

باز مریخ را بر تیر

یعنی هفت درجه از مریخ است

و آنچه مانده بود زحل را کبریا
دو درجه دیگر

میزان

حد برجی که خوانیش میزان

شش درج دارد اختر کیوان

یعنی ستاره زحل

تیرا نیز یک هم از او

تراست درج از او

مشتری را بیک درج کم از او

ماریخ و حد زهره بدام
هفت از او

دوی دیگر نصیبه بهرام

عقرب

باز بهرام را ز خانه خویش

چون خانه مریخ حرارت و عقرب
حد او هفت درجه عقرب است

حد سکه

حد نباشد درج زنج و دوی پیش

حد ناهید را دو دوی
شمار

بعد از آن حد تیرا دو چهار
دو درجه حد عطارد است

چون شود پنج مشتری را حد

شش زحل را بود ز مریخ عدد

قوس

مشتری را حد از کمان دوشست

یعنی قوس

پنج مریخ را که سعدی است

تیرا چار و پنج حد زحل

چهار را نیز کز وست حد و حد
یعنی چار درجه حد مریخ است

جدی

تیرا جدی هفت دارد حد

هفت برج پس با همین بعد
دو درجه حد مریخ است

زهره را هفت مریخ را چار

چار مریخ را ز مریخ شمار

دلو

تیر احد زده کو دام هفت
عطار د

زهرة انزوی بیک درج کم رفت
یعنی درجه

حد سعدا حد دو و پنج است
حد شتری را در حد است

قسم مرغ چون زحل نیست
جمع مرغ و جمع دیگر حجر

حوت

دوشن از حوت حد زهره شمار
۱۲ حد زهره

حد برجمیس را بیکر چهار
شتری

سه درج حد فزون ندارد تیر
یعنی سه درجه حد عطار است و زیاده

باز بهرام را نه امد میر
نه درجه حد مرغ است

دوی دیگر نصیبه زحل است

کد بهادر و ن از و خلل است

وجوه کواکب

چون حد و بروج شد معلوم

یادگیر از هر وجه نجوم

انزوه

که تقسیم منه

دانکه هر برج را که از تقسیم

سه قسمت نهاد مرد حکم

ده درج هر یکی از آن اقسام

پس بگفت وجه کردش نام

داد هر وجه را بهر اختر

من چون یک بیان کنم بشما

وجه حمل

وجه مرغ از حمل شش و چار

و یک خورشید هم چنین شد
ده درجه

بعد از آن چون گذشت از خورشید
ده درجه

برج گرد د تمام بر ناهید

وجه ثور

باز از ثور سه و پس ما هفت
عطار د ده درجه وجه ثور است

بعد از ایشان نخل چو در ما
ده درجه وجه حمل است

وجه جوزا

وجه برجمیس و وجه اول دان

استری
ده درجه وجه جوزا

از این قول است که در هر فصل
از این قول است که در هر فصل
از این قول است که در هر فصل

در آنکه

باز بهرام بعد از آن خود آن
آفتاب

وجه سرطان

زهره در اوقات آمدن سرطان

بعد از آن تیر و بعد از رومه
وجه اسد
و جدر باشد از اسد تمام

زحل و مشتری و پس بهرام

وجه سنبل

شمس مابرج خوشه می آید

بعد از زهره باز تیر آمدن
عطارد

وجه میزان

چون قمر وجه گیرد از میزان

مشتری ریه از پس کموان
اول زحل بعد از آن مشتری

وجه عقرب

چون زمین از گذر کنی عقرب

آید او چون کنی وجه طلبی

پیش سرخ و باز خورشید است

آخر برج وجه ناهید است

وجه قوس

تیر اول بود ز برج کمان

پس قمر آمد و ذکر کیوان

وجه جدی

سعد باشد بجای پس بهرام

برج کرد در آفتاب تمام

وجه دلو

باز در دلو چون کنند نگاه

زهره باشد و ذکر عطارد
و ماه

وجه حوت

زحل و مشتری و پس بهرام

حوت میدان کشد و جوه تمام

یعنی از حوت بدان که وجه تمام شد

تقدیر

در منازل ماه

چون به پیش تو من منازل ماه

بش تمام حساب دلم نگاه

ظاهر شرق چون شود شرفین

باشند از بعد و طلوع بطین

بس شریا و بعد از آن در آن

هفته و هفت بعد از ایشان دان

پس ذراع است و نزه و طرفه

جبهه و زیزه دان دگر صرفه

باز عواکه خوانندش فترک

پاسی کو غفر ز بعد سماک

اول سماک بعد از آن غفر

از زبان او بگنری اکیل

اندزین قول نیست کن قبیل

ورکتی بعد قلب شوله نگاه

از نعام ببلده یابی راه

کتاب

نویس

در این کتاب

وزیس بدن چار سعد آید

که بتفصیل بشمری شاید

اولین ذابح و دویوم بلع است

اخیر من سعور در تبع است

اول سعور بعد از آن اخیر

بعد از اینها مقدم است اینجا

چون گذشتی مؤخرست و برشا

اختیار است نویزیدن جامه و سدن

چون بود در برج ثابت ماه

جامه بپزیدن اختیار نخواه

بلکه در برج منقلب باید

در بزوه نظر کند شاید

بایدت نیز وقت پوشیدن

هم بدین اختیار کوشیدن

بجام صرفت

دانش با این کتاب
بافت از اتصال او سعورین
نویس

در این کتاب

چون کنی رای رفتن حمام

ماه باید بخانه بهرام

ورنه در بروج مشتری باید

و در بزهره نظر کند شاید

لیک اندر بروج آبی به

بجز این اختیار هیچ منته

در اختیار تزویج و شرکت

و در کنی رای شرکت و تزویج

و در تقویم در نگر یازم

ماه باید به بروج ذوالحیدین

یافته ز اتصال سعدین

در اختیار سواری کردن

و درت رایست تا سوار شوی

چون طلب کار اختیار شوی

اول از بروج منقلب مه جوی

در

پس بر تیج و منظر او پوی

نیک دان کرد و سستی نظر

و در خود از مشتری بود بهتر

و در بجز از مشتری **ابتدای کتابت کردن**

ابتدای کتابت از هریاب

چون کنی اختیار هست صواب

ماه در بروج منقلب باید

و در بروج و در بروج

در نامه و رسوون فرستادن بجانب ملوک

و امر او عطا و دها قین و نرات

و در کنی نامه سوی حضرت شاه

نظر افتاب باید و ماه

و در فرستی بر سپه سالار

سوی مرغی بایدش دیدار

و در فرستی بنزد دانشمند

وروستی نوباره نوزد و پیر
نظر نیک با بدیت سوسه
نیک باشد نظر سوسه کمال
نقاره بزهر یاریه

جز نظر سوسه مشری میند

وروستی بزندان بنکر
تا نباشد جزش بزهره نظر
روین نظرها بر آنکه بی تلبیس
همه تلبیس باید و نسین

و تو خواهی نباشدت نصیرم
از مقابل خدزکن و تریع

در اختیار بنام نادن

اختیار بنا بوفتی خواه
که بود در بروج ثابت ماه
همسوی ستاره نظرش

که بود بروج خاک مستقرش

در اختیار ضیاع خرید

و خرید ضیاع هست رای
برج خاکی طلب فریاد

نقاره

نظر او بکوک مسعود

تا سعادت بود در موجود

و رکیوان نظر بود بخش

لیک باید دید و سستی نظرش
تلبیس و نسین

در اختیار غنای اجار

و در رختان نشانی اندر باغ

بنمایم تراهی جو چیراغ

ماه باید بروج ثابت در

کوک مسعود را بیاه نظر
تلبیس و نسین

در اختیار زراعت کردن

و رفت رای تو زراعت را

بنکر اختیار و ساعت را

بطلب ماه را بخانه خاک

و بر سطح بود نباشد باغ
رطبان و ابرور

در فرزند بعلم سپردن

نظر مسعود ز غنای اجار
بطلب ماه را بخانه خاک
نظر سوسه کمال

وربه تعلیمی بری فرزند

اندین اختیار بد میسند

جائی مه در بروج بادی جوی

ورنیالی بقوس و سنبل پوی

بعطار بدوستی نکوان

هر دو آن از نخوس کرده کران

در اختیار مهلهل خوردن

خوردن دار و آرتو باید

اختیار نکوانی شاید

ماه دینک بشداریانی

اندین دم بخانه آبی

نظرش سوی زهره بدرام

یا نظر باشدش سوی بهرام

جون نظر دوستی بود سر دان

دو ریانش از مقارن کیوان
مقابل زهر

نیک باشد بروج خالی نیز

لیک از سعد و نحس کن توفیق

قران خس و طالع و دوش

تیاک یابند هفتم و هشتم

در اختیار دخول شهر

وز شهر اندر مک شوی از پناه

باید باشد بروج ثابت ماه

طالع وقت باد ویم سعود

تا بود جمله کار تو محمود

حاجت خواستن

بکسی که تو حاجتی داری

تا ازان کام خویش بر آری

باید از مه گرفته باشد نرین

برج ثابت و کورند و وجد

لیک از نحس پاک باید و دور

وز سعادت گرفته کارش نور

در اختیار بد میسند
در بروج بادی جوی
ورنیالی بقوس و سنبل پوی
بعطار بدوستی نکوان
هر دو آن از نخوس کرده کران
باید باشد بروج ثابت ماه
طالع وقت باد ویم سعود
تا بود جمله کار تو محمود
بکسی که تو حاجتی داری
تا ازان کام خویش بر آری
باید از مه گرفته باشد نرین
برج ثابت و کورند و وجد
لیک از نحس پاک باید و دور
وز سعادت گرفته کارش نور
در گنی دی اختیار سفر
یا در بروج سنبل هفت
باید باشد بروج ثابت ماه
باید از مه گرفته کارش نور
وز سعادت گرفته کارش نور

بکران

در عهد بستن

ورگنی نیز پاکسی عهدی

اندرین کار بایدت جهدی

تا بود در بروج ثابته ماه

فادغ از بحر و خالی از گراه

در ستور خیرین

بگذران چون خری ستور از حد

ماه در ثور خواه یا باشد

ورنه باری ببرج ذوق جدین

نظر سعد داده او را زین

در شکار کردن

چون که خواهی که تاشکار کنی

کوش تا ساعت اختیار کنی

یا بود قوس جای ماه منیر

یا یکی خانه از دو خانه تیر

جموزا و سید

کرا زیمانیانی اندر جوت

و چون

نکذری هیچ ازین چهار بیوت

دلیل اشخاص بر کوبک

مرزجل را دلیل دان همواره

بزد هاقین و بر ضیاع عقاز

هو جنین بر سوار پیرانست

اقفا اولاد

مشری نیر بر وزیرانست

نیز بر قاضی ائمه دین

بر کبودی اهل صفه نشین

بر سپاهی دلیل بهرام است

رنک سرخی و خون و زکام

بر سلاطین شد آفتابیه دلیل

رنک زردی رهبر جلیل

بر زنان است کوبک ناهید زهر

رهبر جمله رنگهای سفید

تیر بر جمله رنگهاست دلیل

عقازد

بسیار در این کتاب است
بسیار در این کتاب است
بسیار در این کتاب است

ملک

بسیار یاد کرده و سادگی به فریاد آن بی بی بیخ کبار

برد پیران و خواجگان اصیل
آهرا دفتر که غلبان

برخواستن همه دلیل آید
ز نیک سبزی از و بیفزاید مرا توکس جاسوسان و دسولان و بیگان

انصال قریب آفتاب

با خوراد باشد اجتماع قره

باش ز آغاز کارها بگذرد

طلب حاجت و عجمت و قصد

اندرین وقت به که نکی قصد

نیست انحراب وانگین کردن

باک و زخواستن دین کرد

تسلیس

در بستن شان فتاد نظر

هر چه خواهی کن که نیست خطر

عرضه کردن بشاه حاجت و ریا

طلب مال و بدانی جای

رسم

تربیع

باز تربیع به سیاست را

نیز نیکو بود عمارت را
و در بتلث شان نظر باشد

دیدن شاه خوبتر باشد

زین نظر جاه تو بیفزاید

و در سیاست طلب کنی شاید

متانبل

و در بود آن نظر مقابله را

بد بود ابتدا معامله را

خاصه ملک و ضیاع بخویدن

نیز دیدن پادشاه دیدن

انصال قریب زهره

و روبرو مقارن زهره

باشد آغاز کارها شهره

شده

و در بستن هر دو است نظر

وقت تزویج و شرکت و سفر

تربیع

نیز نیکو بود تجارت را

لیک تربیع به عمارت را

از این وقت به شناس حد
از این وقت به شناس حد
از این وقت به شناس حد

انصال قر بزحل

و در بود با قر قوک زحل
بشد آغاز کارها بخل
مکان و فصل
مکان و فصل
و در بود با قر قوک زحل
بشد آغاز کارها بخل

خاصه ترویج و جامه بپیرین

کارهای سفر بخجیدن

بناک نبود ز کندک کارین

هم چنین جوی و حوض کندک نین

تشدیس

یا اگر شان نظر بود تشدیس

کار بند این حدیث بی تبیین

دیدن پیر و خواجگ دهقان

نیک دان و عمارت بستان

تریع

تربیع آنست که نمود در سجده و در شود

و در نباشد نظر بجز تریع

بنود هیچ کار جز تریع

تثلث

تثلث آنست که صد و بیست و سه دور شود

و در بثلث میکنند نظر

باشد این وقت نیک صید

تثلث

باز تثلث سوره هارانه

کاندیر پیش و خوشدلیست

و در مقابل بود میباش عجل

بجیل

از فرستادن برید و هر سون

و در مقارن بود قر باین

دیدن علمان به است و در بین

طلب حاجت اختیار سفر

اندین اگر کنی بهتر

و در بصدیس ناظر بند این رو

باشد این وقت خوردن دار

باز تریع وقت تعلیم است

هم که بیعت زرو سیم است

وقت تثلث نیک کن هوا

باز نرکان اگر کنی دیدار

مقابل

و در مقابل نظر بود سه دان

وقت با علمان مناظره دان

و در مقابل بود نظر سید دان
وقت با علمان مناظره دان
باز وقت مقابلت کو
ساختن هر چه خیرت درو

مهر خیرت درو

و در مقابل نظر بود سه دان
وقت با علمان مناظره دان
و در بصدیس ناظر بند این رو
باشد این وقت خوردن دار
باز تریع وقت تعلیم است
هم که بیعت زرو سیم است
وقت تثلث نیک کن هوا
باز نرکان اگر کنی دیدار

و در بود

مقابلہ
مقابلہ

نظر بد تر از مقابل نیست

که از وجزیری بجاصل نیست

انصال قمر بشری

و در مقارن بشری است قر

سعادت بود تر از هر

اول کارها قلیل و کثیر

نیک منیدک نجاصه نزد وزیر

تسلیس

و در به تسلیس میکند نظر

دانکه وقت تجارت و سفر

تربیع

وقت تربیع اگر نمائی چند

نیک باشد عمارت سجد

دهد نیک و سعادت روی

نیز نیکو شناسار کندک جوی

تثلیث

و در به تثلیث بنکرند همی

وانکه نبود بهیج کار غمی

خاصه آرایش ز قلیل و کثیر

دیدن روی مظهرن و

مقابلہ

باز اگر شان مقابل است نظر

مکن اندیشه و ضیاع بجز

و رکن این زمان مناظر

عالی نبودش خاطر

انصال قمر یا مریخ

و کند با قرآن بهرام

نبود هیچ کار با انجام

خاصه رفتن به پیش اهل سلاح

در نظر فتح الایاب

نظر هر دو کوکبی با هم

که بود خانه شان مقابل

انکه عقلت نظر صواب کند

نام این شکل فتح باب کند

وقت سرما و باد و غم باشد

در نظر های کلبک دل دانا ندم غم باشد
برای زغمومه

و رکنده با فیاب نظر

ورند من بخ بنکر د بقسم

یا لم یخ شغور نکرده

یا ازین دو یکی بخور نکرده

دانکه وقت شکست بر ماست

کین نظرها دلیل بر کرم است

حالت کتاب

هر که این را نامم بر خواند

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like 'نظر هر دو کوکبی با هم' and 'که بود خانه شان مقابل'.

نیک بدان و شنو این بصر

باز تدریس وقت دیدار است

با کسی کو سپاه ساه دست

و فرصتی همی بره برین

اندرین وقت به کجاست سدید خرق

تریب

وقت تریب دان که هست خطر

جامه برتین و بیخ و سفر

تثلیث

وقت تثلیث کا راه سپاه

رو تو حاجات را ازیشان

لیک باش مقابله است نظر

از سپاه هی و کار او جذا

مخراین وقت نیز بند ترک

زانکه بخش مؤثرت و بزدک

بکن و حاجتی از ایشان خواه

چون بتقوی برنگرداند

آنچه مکتوب باشد بروی

مشکش جمل خل شود بروی

لیک باید که اعتقادش زین

چون بداند نکرد دازره دین

که براند شناخت در دوسری

هیچ کس علم غیب غیر خدای

باد از جا که درود بر مظهر

هم بر احباب و آل او یک سر

تم الكتاب بعون الملك الوهاب
على يد الفقير الى العفو حسرت بن
عبد العزيز لما زنده نزل الوهاب

الفرع في شهر ربيع الاول
١٥٤٩

٢٢٢
٢٢٢
٢٢٢

موش و غیره و بیلک و خوک و غار
زان باریج بیکدیگر نشکند ای دربار
که کوسند است بر
جدیده و من و نسک و حواله ای کار

در تاریخ نظم
و وقت تاریخ نظم
مره بود از جاری
سید و نشانده ز هجرت
که بنظم این همه زنگش بودم

بدانکه از لاریک بر یکدیگر
و مصمت اند و هیچ کس
نماند

سال ششمی از ابتدای آفتاب جمالت
تا رسیدن با اول نقطه تحلی و نوی
در اول محرم تا محرم ۱۱۰۱

[Faint bleed-through text from the reverse side of the page]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 شکر محمد و غایت و سپاس بی حد و نهایت نثار
 بارگاه جلال و درگاه کمال بادشاه پادشاه
 سبغ دل و جانست و موجد زمین و آسمان
 صنایع کدراد سزای عجب و صنایع او عقل
 غافلان سرگردانست و خالق که در احاطت
 غریب و بدایع اوقین کاملان حیرانست مقدر
 که زبانه مصالح هر دو عالم در قبضه بقدر
 اوست مدبر که نظام احوال بخادم سخره
 تدبیر است و صنوف صلوة نامحمد و
 الوفا حیاتیات ناهملا و در برابر و معطر
 اشباح معطرها دیان سبیل و کاملان
 و مرشدان طرق سعادت خصوصاً بر سبیل
 مسکن و انبیا و سرور اولیا و اصفیا
 مصطفی باد که زبده عالم و خلاص بنادم

و برجا همی اصحاب و مشاهیر احباب و سلم
 تسلیماً کثیراً کثیراً **اما بعد** جنین کوید محمد
 این فصول و مقررات اصول محمد بن محمد
 الهام شده از الله تعالی بحالات روحانیه و سعادت
 جسمانی که بواسطه عنایت الهیه و سعادت
 اسماء شرف مطالعه کتاب معرفت تقوی که
 مولانا معظم قدره العلماء عالم افضل
 المتقدمین اکل المتأخرین نصیر الحق و الملتزم
 والذین ناصر الاسلام و المسلمین سیف الله تره
 و جعل الجنة مثواه تصنیف فرموده است
 مشرف شدم و بر من بیانی و کنوز معانی
 آن مطلع گشتم و حقایق و دقائق آنرا بقدر
 قوه فهم و حدت و هم خود ادراک کردم
 تصورات بعضی از معانی این تصنیف شریف و
 تالیف لطیف را نسبت بافهام جمیع از مستدیان

و اوهام بعضی از متعلمان موقوف بر تحریر
 جدول و تصویر دوائی یافته بنابر این معنی است
 که از جدول و دوائی که از روی این کتاب
 و نقاشی فکار آنچه محتاج الیه باشد در فصول
 این اصول ایند کنیم در موضعی که امکان تقدیر
 زوائد و تحریر فواید باشد تقصیر را مجالند هم
 تا بعد الیوم مبتدیان و متعلمان بر حقاقت و دقت
 این کتاب با سادگی اطلاع یابند و بواسطه این
 جمیل و ثواب جزیل حاصل آید بمنه العظیم و کمه
 الحکم و این کتاب مشتمل است بر سی فصل **فصل اول**
 در حساب جمل **فصل دوم** در ایام جماعات
فصل سیم در تاریخ عربی **فصل چهارم**
 در تاریخ سریعی **فصل پنجم** در تاریخ فارسی
فصل ششم در تاریخ ملکی **فصل هفتم**
 در کواکب سبعة **فصل هشتم** در بروج

در بروج

و اجزای سیر کواکب **فصل نهم** در مقدار سیر کواکب
فصل دهم در جوزهر و عرض ماه **فصل**
یازدهم در ساعات و ارتفاعات **فصل**
دوازدهم در نظر بر تناظر کواکب **فصل سیزدهم**
 در مزاجات قمر و احوال آن **فصل چهاردهم**
 در منازل قمر **فصل پانزدهم** در ظهور و خفاء
 کواکب سبعة **فصل شانزدهم** در باب آنچه در
 تقویم آریزند **فصل ۱۸** در خانه و وبال کواکب
فصل ۱۹ در شرف و هبوط کواکب **فصل**
 در مثلثات و ارباب آن **فصل بیستم** در حدود
 متخیره و ارباب آن **فصل بیست و یکم** در بروج
 کواکب سبعة و حظهای دیگر **فصل بیست و**
دویم در اوج و حضیض کواکب **فصل**
سیوم در احوال بروج دوازده گانه
فصل بیست و چهارم

در احوال کواکب سبعة **فصل بیست و پنجم**
 در مدلولات خانها **فصل بیست و ششم**
 در فوج و طرح و چیز کواکب **فصل بیست و هفتم**
 در احوال نظرهای کواکب **فصل بیست و هشتم**
 در مدلولات کواکب **فصل بیست و نهم**
 در احوال ایام و اوقات **فصل سیام** در اصول
 اختیارات **فصل اول** در حساب جداول
 جنائست که ارباب این علم شریف و اصحاب این فن لطیف
 حروف بیست و هشت گانه که ترکیب لغت عرب
 از آنست رقوعا داد اعتبار کرده اند و آنحروف را
 در جدولی نهاده بر وجهی که آنحروف در طول
 جدول بر ترتیب **ایق** بگردش **د** مت **هنا** و **تیغ**
زعد حقیق **طصظ** باشد و در عرض جدول
 بر ترتیب **بجد** هوز **حطی** کن **سوفض**
 قرشت **نشد** **ظغ**

و این

در این ضمیمه و ضمیمه اول
اصول ابواب

و این بیست و هشت عدداست نه احاد و نه عشرات
 و نه مئات و یکی الف و دیگر اعداد را رقوعا نیز
 ترکیب میکنند و بیشتر را بیشتر دارند و کمتر را پست
یا یا زده **کب** بیست و ده **ج** سی و سه **قه**
 صد و چهل و پنج **غذ** **فقط** هزار و هفتصد و
 ونه و چون عدد دانه هزار مضاعف کرد عدد
 آنرا بر حرف غیر که رقم هزار است مقدم دارند
مثلا **بج** دو هزار **قغ** صد هزار **خز** **غغذ**
بغشذ شصت و سی و پنج هزار هزار و
 هفتصد و سی و سه هزار و سیصد و شصت و چاد
 و برین قیاس هر چند باشد می باید نوشت
 و هر جا که هیچ عددی نباشد صفری باید
 نهاد برین صورت **بج**

در این ضمیمه و ضمیمه اول
اصول ابواب

تاریخ

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
ط	ز	ح	ط	ز	ح	ط	ز	ح	ط
۹	۱	۷	۴	۵	۴	۳	۲	۱	
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	
ص	ض	ع	ف	ص	ض	ع	ف	ص	ض
۹۰	۱۰۰	۷۰	۴۰	۵۰	۴۰	۳۰	۲۰	۱۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
ظ	ض	ث	خ	ظ	ض	ث	خ	ظ	ض
۹۰۰	۱۰۰۰	۷۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۴۰۰	۳۰۰	۲۰۰	۱۰۰	
غ ۱۰۰									

فصل دوم در ایام جمعات یعنی روزها هفته
و ارقام برین تبدیلست و از ابتدای ایام علم تا انتهای
او جدول برین در میگرد و بعضی نشان شبیه

جدول ارقام اسبوع

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

فصل سوم در تاریخ
عربی و این تاریخ
در میان اهل اسلام معروفست ازین جهت
که عرب را بر سیر نیز و زمان اجتماع اطلاع
نبوده است مبادی شهر قری را از وقت
هلال گرفته اند و اول ماه را بدین ماه
نویسند

که در جدول بالا بنویسند بر ایام
که در جدول اول بنویسند
که در جدول اول بنویسند

ز ب ج ه و ا ب د ه ز ا ج
شناسند و عدد روزهای هر ماه باسی بود
بایست و نه و ازین بیش و کم نباشد
و نشان روزهای این ماه در تقویم قمری
عدد روزها باشد و روز اول را از ماه
غره خوانند و روز آخر را سلخ خوانند و
چون ماه باخراید در تقویم در حاشیه
صفحه دست راست نام آن ماه که نوشته
بنویسند و اهل حساب مبداء ماه قمری را از
اجتماع نیزین اعتبار کرده اند و اول را از
سی روز میگیرند و ماه دوم را بیست و نه
تا آخر ماهها و نام ماهها با اعداد برین گونه
و هم چنین که گفته شد یکی سی و یکی بیست
و بدین سبب ارباب این علم دو لیزه دو
متوال قمری را که مدت یکسال قمری عبارت
از آنست در مدت سیصد و پنجاه و چهار

اه
بست و نه روز و اول
سال
که در جدول اول بنویسند

سازند

ساعت و هشت و هشت دقیقه
 و در هر سی سال یازده بار در آخر ذی الحجه

م	س	د	ر	ز	ح
م	س	د	ر	ز	ح
م	س	د	ر	ز	ح
م	س	د	ر	ز	ح
م	س	د	ر	ز	ح
م	س	د	ر	ز	ح

و در هر سی سال یازده بار در آخر ذی الحجه
 یک روز زیاد می کنند تا سی روز شود
 و آن روز را کبیسه خوانند و طریقه معرفت کبیسه
 بود که دو مرتبه شبانروز بر سی مساوی اعتبار
 کنند تا آخر و سید و یازده جزو بود و این
 یازده جزو را سال بسال بر توالی جمع می کنند
 و هرگاه این اجزا از نیم شبانروز زیاد شود
 آن اجزا را یک شبانروز تمام اعتبار می کنند

در آخر ذی الحجه آن سال می فرزند و اجزای
 باقی را از شبانروز آن کور سالهای آینده بر
 قرض بازی دهند و کسور نرین را نگاه
 دارند و با کور سال آینده دیگر جمع می کنند
 چون نیمه شبانروز میرسد یا زیاد از نیمه شود
 یک روز دیگر در آخر ذی الحجه از سال دیگر
 می فرزند و برین ترتیب تا تمام سال متوالی
 عمل میکنند تا ازین عمل در هر سی سال متوالی
 یازده بار در آخر ذی الحجه کبیسه حاصل
 برین ترتیب **بهر پنج** اد کبیسه عرب و این
 متوالی را با کور و کبایس و قراض در
 نهاده اند و آن جدول اینست

در آخر ذی الحجه آن سال می فرزند و اجزای
 باقی را از شبانروز آن کور سالهای آینده بر
 قرض بازی دهند و کسور نرین را نگاه
 دارند و با کور سال آینده دیگر جمع می کنند
 چون نیمه شبانروز میرسد یا زیاد از نیمه شود
 یک روز دیگر در آخر ذی الحجه از سال دیگر
 می فرزند و برین ترتیب تا تمام سال متوالی
 عمل میکنند تا ازین عمل در هر سی سال متوالی
 یازده بار در آخر ذی الحجه کبیسه حاصل
 برین ترتیب **بهر پنج** اد کبیسه عرب و این
 متوالی را با کور و کبایس و قراض در
 نهاده اند و آن جدول اینست

از مکّه هجرت بمدینه فرموده است **فصل** در تاریخ رومی و نام ماههای رومی و عدد ایام اینست

شهر	روز	ایام	تظنن
ژانویه	۳۱	۱۰	۱۰
فوریه	۲۸	۱۱	۱۱
مارس	۳۱	۱۲	۱۲
آوریل	۳۰	۱۳	۱۳
مئی	۳۱	۱۴	۱۴
ژوئن	۳۰	۱۵	۱۵
ژوئیه	۳۱	۱۶	۱۶
اگست	۳۱	۱۷	۱۷
سپتامبر	۳۰	۱۸	۱۸
اکتوبر	۳۱	۱۹	۱۹
نوامبر	۳۰	۲۰	۲۰
دسامبر	۳۱	۲۱	۲۱

و از جدول این ماههای رومی چهار ماه سی سی بود و آن تشریث و نیسان و جوزین و ایلول است و روزهای هفته دیگر غیر شب سی و یک باشد و شباط در سه سال است و بیت و هت بود و در سال چهارم بیت

سین	کسور	کیا	فروض
۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰	۳۰
۳۱	۳۱	۳۱	۳۱

و سبب این تاریخ رومی محاسبه بوده است بسبب امر اوسط و در زمان آدینه بحسب روزه هلال اول محرم آن سال که بجز ما محمد مصطفی علیه افضل الصلوات و اکر الخیات

اورشند	فهرس	اردیبهشت	مهر	اسفند
خرداد	سردار	دی	آذر	اسمان
مهر	سپهر	مهر	مهر	مهر
مهر	مهر	مهر	مهر	مهر
اسفند	اسمان	اسفند	اسفند	اسفند
اسفند	اسفند	اسفند	اسفند	اسفند

و چون سال این تاریخ کمتر است از سال شمسی پنج روزی همچو چهار سال یک روز بفرستد و بیست سال یکبار از مبداء سال شمسی پستوانند و بیشترین تاریخ در عهد نجات نصر تا روزگار نوشیروان عادل این تفاوت را نگاه می داشته اند و بهر

صد و بیست سال یک ماه در آخر سال صد و بیست و یک ماه می کرده اند تا آن سال سیزده ماه می شده است و ختمه مسترقه را در آخر ماه زیاده می آورده اند تا اول سال دیگر موافق اول سال عالم آمده است و هر چنین اول سال در هر صد و بیست سال از ماهی بیا می دیگر منتقل شده و در مدت کبیسه دیگر که بعد از نوشیروان بوده است ملوک مجیم و استیلاء عرب اتفاق افتاده است

و ازین سبب این کبیسه مهممل مانده است
فصل ششم در تاریخ ملک در عهد سلطان جلال الدین ملک شاه بن اب اسفلان سلجوقی تاریخ نهاده اند و نام ماهها این تاریخ هم نام ماههای فارسیان است و عدد روزها سی سی بود و ختمه مسترقه را در آخر اسفند از مزماه بیاورند و بهر چهار سال

صد و

یا پنج سال یک روز جهت کیسه در آخر حجه
افزایند تا شش روز شود از جهت آنکه ارباب
این تاریخ دور افتاب در سیصد و شصت و
پنج روز کمتر از ربع روزی یافته اند و اول
روز فروردین ماه جلالت روزی بود که
نیروز آن روز افتاب در برج حمل باشد
و از برج حوت انتقال کرده یعنی پنجان اول
ماه جلالتی روزی که میهن که در
آن روز یاد آن شب پیش آن روز بود
انتقال کرده باشد از برج به برج و این ماهها
ماه ملکه یا جلالت خوانند و ابتداء این تاریخ
روز ناردینه بوده است اول فروردین ماه
جلالتی در تقویم پنج جدولی است
بر صفحه دست راست پیش از تقویم کواکب کشند
و در جدول اول روزهای هفته بنویسند

و در چهار

و در چهار جدول دیگر رقم روزهای این
چهار تاریخ هر روزی را بر آن روز که اقتدار
روزهای هفته و بنام ماهها بر صفحه دست
داست آنجا که سر ماه بود بنویسند **فصل** در تقاضای
هفتم در کواکب سبعة سیاره و افلاک
ایشان کواکب سبعة هفت است زحل و مشتری
و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر هر یک
بر فلکی دیگر است برین ترتیب گفته شد و
فلك انرا افلاک این کواکب از زمین نزل بود
و نزدیک ترین قمر بود و نشانها کواکب
تقویم آخر برج بود از نامها ایشان و این
هفت گانه شمس و قمر را نیتین گویند شمس را
نیر اعظم و قمر را نیر اصغر و پنج باقی را حجه
متخیره خوانند از جهت آنکه هر یکی از ایشان
استقامتی باشد پس وقوف بر سر جوی پس

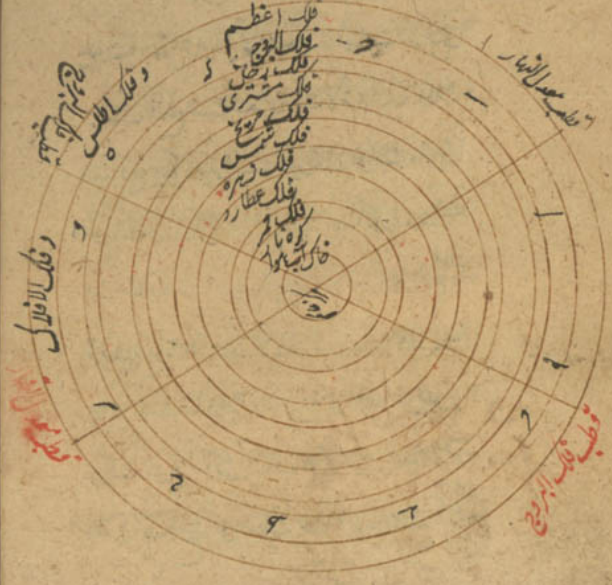
دیگر استقامت شوند و شمس و قمر اجزای استقامت
 و بازه
 نبود و زحل و مشتری را علویین خوانند و زهره
 و عطارد را سفلیین خوانند و زحل و مشتری
 بخسین گیرند زحل را بحر اکبر و مشتری را بحر اصغر
 و مشتری و زهره را سعیدین خوانند مشتری
 سعیدی اکبر زهره سعید اصغر و مشتری را
 مختلف بود و با ستارگان که بر آسمان ثابت خوانند
 و جمله بر فلک هشتم اند و کوهی از اهل نجوم
 بر آنند که فلک البروج و فلک ثوابت یکست
 و هر دو لفظ مترادفات دال بر یک معنی و این
 چیز نیست اگر چنان بودی حرکت ثوابت از برجی
 برجی محال بودی از برای آنکه کواکب ثابتند در
 فلک خود بنات خودند متحرکند بل حرکت ایشان
 بواسطه فلک ایشانست مانند حرکت کواکب
 سیاره و چون حال برین منوال بود اختیار

تمام

و امکان ثوابت نسبت بفلک ایشان ثابت بود و
 برین تقدیر حرکت ایشان از برجی برجی محال
 بود از برای آنکه حقیقت حرکت ایشان عبارتست
 انتقال متمکرات از چیزی بخیزی دیگر و این معنی
 در این صورت موجود نیست بر لایزم آنست
 که انتقال ثوابت از برجی برجی محال بود و
 چون با جماع متأخران حرکت ثوابت از برجی
 برجی واقع است بضرورت لایزم آید که فلک
 البروج فلک دیگر است غیر فلک ثوابت مابین
 ثوابت و فلک الافلاک بود چنانکه مذهب بعضی
 از متقدمان آنست و برین تقدیر فلک ثوابت
 البروج بودند فلک الافلاک و عدد افلاک ده
 بودند نه تا دایره تمام بود عظیم موهوم
 بحرکت جرم مرکز آفتاب کرد مرکز عالم از مرکز
 بشرق بر سطح کره خاک چنانکه مذهب متأخران

آنت که فلک الافلاک را فلک اطلس نیز می گویند
 و او از جهت افلاک را از جانب مشرق و جانب مغرب
 حرکت می دهد حرکت شبانه روزی و افلاک
 از مغرب به شرق حرکت می کنند هر یک بحسب حرکت خاص
 و هیأت افلاک بدین گونه بود که نوشته شده

برده دایره



فصل هشتم در بروج و اجزای سیر

کواکب در آن دایره فلک البروج که جمله کواکب
 بدان حرکت می کنند بدو اندازه قسم منقسم کرده اند
 و هر قسمی را برجی می خوانند و هر برج را قسمی
 کرده اند و هر قسمی را درجه می گویند و هر
 بیست و قسم را دست کرده اند و هر قسمی را دقیقه
 و هر جنین هر دقیقه را بیست ثانیه نامیده اند
 چنانکه میخواهند قسمت میکنند و صورت دایره
 بروج اینست



وعلامت بروج دوازده گانه همان بود
 که حمل را **نویسند** و ثور را **ا** و جوزجین
 تا حوت **ک** یا باشد و علامت درجات و
 ارقام عدد ایشان باشد و عدد درجات از
خط نگذرد از جهت آنکه چون **ل** شود
 گردد و عدد دقائق از **خط** نگذرد بوا ^{سط}
 آنکه چون **سه** شود درجه بود و علی هذا ^{القیاس}
 در ثوانی و غیر آن و در تقویم بعد از ایام
 اسابیح و تواریخ هفت جدول متساوی
 جهت مواضع کواکب **سبعه** سیاره در نیم
 روزی هر روزی بکشند و در هر جدول
 بازاء هر روزی سه رقم بنویسند **اول**
 رقم برج **دویم** رقم درجه **سیم** رقم
 دقیقه و این مجموع مواضع کواکب باشد
 از فلک البروج از بروج و درجات و دقائق

و اسد

و ابتدای کواکب بافتاب کند پس بماه کند
 پس بکواکب پنجگانه باقی بر ترتیب فلان ^{چون}
 در جدول تقویم کواکب **سبعه** سیاره در
 و دقائق کواکب روزی بر روزی در زیادت
 کواکب مستقیم بود و چون در نقصان بود
 راجع و اگر زیاده و نقصان نبود مستقیم بود
فصل نهم در مقدار و سلسله
 بدینکه آفتاب دوری در دوازده برج
 در سال تمام کند و برچی ماهی قطع نماید
 و قدر دوری در بیت و هفت روز و نیمه
 ط کند و برچی زیاده از دوری و کمتر از
 سه روز قطع کند و زحل دوری در سی
 سال تمام کند و برچی در صد و سال و نیم
 قطع کند و در صد و نوزده ماه و نیم چهار ماه
 و نیم راجع بود و مشتری دوری دوازده سال

در هر جدول از هر روزی در هر
 روزی و هر ماهی و هر سال
 و هر دقیقه و هر ثانیه

تمام کند و برجی در یک سال قطع کند و در
 سیزده ماه چهار ماه برج باشد و پنج در
 در دو سال که یکاه و نیم سیر کند و برجی چون
 مستقیم و سبک رو بود در یکاه و نیم قطع
 کند و در هر دو سال و یکاه و نیم راجع باشد
 و زهره دوری که حد و سالی تمام کند
 چون مستقیم و سبک رو بود در بیست و
 هفت روز قطع کند و هر یک سال و هفت ماه
 نیم یکاه و نیم راجع بود و عطارد هر دو
 در حد و سالی تمام کند و برجی چون مستقیم
 و سبک رو بود در شانزده روز قطع
 و در هر صد و شانزده روز بیست و دو
 روز تلجج باشد و رجوع این کواکب بخانه
 بواسطه موضع ایشان بود در فلک تدویر
 و شرح فلک تدویر و فلک خارج مرکز و فلک

دو ماه و نیم

(نقش)

خطوط ماه نفی در هر ماه
 از مدار آفتاب

مثل و هئات ایشان در فصل پانزدهم مذکور
 خواهد شد **فصل دهم** در جزو هر و عرض
 و دیگر سیارات آفتاب مدار می باشد که در
 برجهای بگذرد و آنرا منطقه البروج خوانند
 و ماه مراد می بود که در دو نقطه مقابل
 قطع کنند و آن دو نقطه تقاطع را جزو هرین
 و عقدتین خوانند پس یک نیمه در شمال بود
 از مدار آفتاب و نیمه دیگر در جانب جنوب
 و آن عقده را که چون ماه از او بگذرد شمالی
 شود را س خوانند و آن عقده دیگر که چون
 از او بگذرد جنوبی شود شب خوانند و مقدار
 دوری که از آفتاب عرض ماه خوانند و
 تابخ درجه بود و تقویم ماه را طول ماه
 و آن بعد مرکز ماه بود از اول برج حمل و این
 را شروع و زنب سیر معکوس بود مانند کواکب

خوانند

از آن برج در آیند و با وایل بیرون روند
 و در هر یک سر نوزده سال تمام کنند و بر
 در نوزده ماه قطع نمایند و درجه در هر
 روز بتقریب بروند و برج و درجه قد
 را در جدول تقویم زینت در برج هفتم آن برج بود بهمان
 عطاره بسیارند و دقیقه و باین سبب موضع زینت بیایند
 و باشد که عرض ماه در جدولی جداگانه در
 به سوی تقویم ماه بیارند در وسط
 یکی درجه و یکی دقیقه و عرض فرد در ربعی
 از دو روز که بعد از آن بود شمالی صاعد
 زاید بود و در ربع دیگر که بعد از آن بود
 و قر و یغنیب دارد تا رسیدن بزینت
 هابط ناقص بود و در ربع سیم که از زینت
 بود جنوبی هابط زاید باشد و در ربع
 چهارم که بعد از آن بود و قر و یغنیب

در هر
روز

و در تقویم موضع
را در جدول تقویم زینت
عطاره بسیارند

نارسی

تا رسیدن براس جنوبی صاعد ناقص بود و نشانها
 شمال و جنوبی و صاعد و هابط از اول حرف
 گیرند و نشان زائد و ناقص از هر حرف آخر
 هیأت مدالفتاب و تقاطع ایشان با یکدیگر
 و عرض قمر برین گویند بود که در آن صفحه نوزده
 می آید و خمسه میخوره راه عرض بود و باشد که
 در بعضی تقاویم عرض هر کوکبی در به سوی
 تقویم او بیارند در جدول جداگانه
 در وسط درجه و دقیقه و افتاب عرض بود
 از جهت آنکه عرض ستارگان بود
 راه افتاب و افتاب از راه خود دور نشود
 اما هر هفت را ازین ستارگات میل باشد و میل
 بعد ایشان بود از معدل النهار و غایت عرض
 و میل هر یکی از ایشان معین کرده جدول
 نموده اند برین گونه

نشانها

فصل یازدهم در ساعات و ارتفاعات
 دو شبانه روزی از بیت و چهار رقم است کرده اند
 و هر قسمی ساعتی میخوانند و هر ساعتی را بیست
 قسم است کرده اند و هر یک را دقیقه خوانند
 تقویم یازده روزی ساعتی و دقیقه آن بعد
 جدول را در جدولی جداگانه بنویسند و چون
 آنرا از بیت و چهار نقصان کنند با ساعت و دقیقه
 شب باشد و در آن وقت تحویل آفتاب بخدی
 تا تحویل و بسطان آفتابند و در نیمه دیگر
 و شب برعکس این بود و در آن روزها
 و کوتاه ترین شبها وقت تحویل آفتاب بسطان
 و در آن روزها و کوتاه ترین شبها وقت تحویل
 آفتاب بخدی بود و وقت تحویل آفتاب بخدی
 و میزان روز و شب برابر بود و این ساعت
 ساعت استوی خوانند و چون هر روزی

ساعت	دقیقه	ساعت	دقیقه	ساعت	دقیقه	ساعت	دقیقه
۱	۰	۱	۰	۱	۰	۱	۰
۲	۰	۲	۰	۲	۰	۲	۰
۳	۰	۳	۰	۳	۰	۳	۰
۴	۰	۴	۰	۴	۰	۴	۰
۵	۰	۵	۰	۵	۰	۵	۰
۶	۰	۶	۰	۶	۰	۶	۰
۷	۰	۷	۰	۷	۰	۷	۰
۸	۰	۸	۰	۸	۰	۸	۰
۹	۰	۹	۰	۹	۰	۹	۰
۱۰	۰	۱۰	۰	۱۰	۰	۱۰	۰
۱۱	۰	۱۱	۰	۱۱	۰	۱۱	۰
۱۲	۰	۱۲	۰	۱۲	۰	۱۲	۰



فصل

شبی با جدا جدا بد و آنرا در بخش است کند آنرا
 معوجه و زمانی خوانند و مقدار هر ساعتی
 در آنرا و کوهها شب و روزی افزاید و می کاهد
 اما ارتفاع آفتاب و مقدار بعد و بود است
 افو که بر زمین بگذرد و میان ظاهر و پوشیده
 از آسمان جدا کند و مقدار بدرجات و دقائق
 بود و غایتش بوقت نصف النهار باشد و عایه ارتفاع
 هر روز در تقویم جدا از جدول ساعت جدا
 جدا کند بنویسند از نمود درجه زیاد نشود
 زیرا که چون از نور بگذرد روی در خط
 منتهیات فلک و ساعت و دایره و ارتفاعات
 برین کوه بود

و چون



و چون اول ایام جمعه روز شنبه است و بالاترین
 سیارات برجل ساعت اول و روز شنبه برجل
 و ساعت دوم را بیشتر و علی هذا القیاس تا
 ساعت هشتم بار برجل رسد و بعد برین ترتیب
 می رود تا ساعت آخر از روز بر هر رسد

اوقات روز و شب از آنجا معلوم کند و جدول
مذکور اینست

روز	شب	روز	شب	روز	شب	روز	شب
۱	۱	۲	۲	۳	۳	۴	۴
۲	۲	۳	۳	۴	۴	۵	۵
۳	۳	۴	۴	۵	۵	۶	۶
۴	۴	۵	۵	۶	۶	۷	۷
۵	۵	۶	۶	۷	۷	۸	۸
۶	۶	۷	۷	۸	۸	۹	۹
۷	۷	۸	۸	۹	۹	۱۰	۱۰
۸	۸	۹	۹	۱۰	۱۰	۱۱	۱۱
۹	۹	۱۰	۱۰	۱۱	۱۱	۱۲	۱۲
۱۰	۱۰	۱۱	۱۱	۱۲	۱۲	۱۳	۱۳
۱۱	۱۱	۱۲	۱۲	۱۳	۱۳	۱۴	۱۴
۱۲	۱۲	۱۳	۱۳	۱۴	۱۴	۱۵	۱۵

و ازین ترتیب لازم آید که ساعت اول از شب
بعطار درسد و ساعت اول از روز و بافتا
ساعت اول از شب دو شب بیشتر رسد و ساعت
اول از روز و بقیه و ساعت اول از شب سه شب
بزه رسد و ساعت اول از روز و بقیه و ساعت
اول از شب چهار شب بزیل رسد و ساعت اول
از روز و بقیه و ساعت اول از شب
بجسته بیشتر رسد و ساعت اول از روز و
بیشتر و ساعت اول از شب آدینه بقیه رسد
و ساعت اول از روز و بقیه و ساعت اول
از شب شنبه هفت رسد و ساعت اول از روز
او بزیل و صاحب ساعت اول از روز و
صاحب از روز و شب باشد و امر باب علم
شریف جهت شهوات معرفت از یاد ساعت
ایام و لیالی دو جدول نماید اندک بوقت

نوشته است که در این کتاب
در باب اول از روز و شب
و ساعت اول از روز و شب
و ساعت اول از روز و شب
و ساعت اول از روز و شب

از شب

نظر در افق نگاه کردن
نظر در یکدیگر نگاه کردن

فصل دوازدهم در نظر و تناظر کوکب
 سبعة باید یکدیگر بر پنج گانه بود اول قول و مقابله
 دویم تسدیس سیم تریج چهارم تثلث پنجم
 مقابله اما قران و مقابله آن بود که دو
 کوکب در یک برج و یک درجه و یک دقیقه
 با هم جمع شوند پس اگر خنجر حال میان
 و ماه بود آنرا اجتماع خوانند و اگر میان
 آفتاب و یکی از خمسة متخیره باشد آنرا المصراق
 آن کوکب گویند اما تسدیس آن بود که درجه
 و دقیقه دو کوکب در دو برج که یکی از آن
 دو برج سیم دیگر برج باشد متساوی بود
 زیرا که میان ایشان سدس دور فلک بود
 اما تریج آن بود که درجه و دقیقه دو
 در دو برج که یکی از آن دو برج چهارم دیگر
 برج باشد متساوی شوند زیرا که میان
 ایشان

کوکب	برج	درجه	دقیقه	ثانیه	ثالث	رابع	پنج	ششم	هفتم
1	ر	2	5	ل	س	ر	ل	س	ر
2	ر	5	2	ل	س	ر	ل	س	ر
3	ر	5	ل	س	ر	ل	س	ر	ل
4	ر	5	ل	س	ر	ل	س	ر	ل
5	ر	5	ل	س	ر	ل	س	ر	ل
6	ر	5	ل	س	ر	ل	س	ر	ل
7	ر	5	ل	س	ر	ل	س	ر	ل
8	ر	5	ل	س	ر	ل	س	ر	ل
9	ر	5	ل	س	ر	ل	س	ر	ل
10	ر	5	ل	س	ر	ل	س	ر	ل
11	ر	5	ل	س	ر	ل	س	ر	ل
12	ر	5	ل	س	ر	ل	س	ر	ل

نظر در افق

ربع فلک باشد اما تثلیث آن بود که درجه و
 دقیقه دو کوکب در دو برج که آنک در دو برج
 یکی بخیم دیگر برج ^{بسیار} دور است و می شود زیرا که
 میان ایشان ثلث فلک باشد اما مقابل آن بود
 که درجه و دقیقه دو کوکب در دو برج که
 یکی از آن دو برج هفتم دیگر برج بود ^و متساوی
 شود زیرا که میان ایشان نصف فلک باشد
 و مقابل حقیقی بود و مقابل غیر ^{است} است
 گویند و اگر یکی از این دو برج دوم دیگر برج
 باشد یا هشتم یا ششم یا دوازدهم و میان
 آن دو کوکب هیچ نظر نبود و از این اقسام ^{شده} شش
 شود که هر کوکب دو تثلیث و دو ^{در دو} ربع
 و دو تثلیث است و یک مقابل و یک معارض
 بیش نبود و چهارهشت نظر بود و ^{ذنب} در این
 با کوکب سبعة مقارنه معتبر نبود و ^{آنرا} آنرا

مثلا رانی و زینت در برج
 حمل و قمر نیز در برج حمل است
 آنرا بخاسه خوانند

بخاسه خوانند و زهره و عطارد را بافتاب
 جز احتراق نبود زیرا که بعد ایشان از افتاب
 بسدس دور دور می شوند و امیسان را با ^{بگذرد}
 جز قران نبود از جهت آنکه این دو کوکب از
 افتاب بسیار دور نشوند مانند دیگر
 کوکب چه زهره پیش از جهل و هفت درجه
 و عطارد پیش از بیست و هفت درجه از
 افتاب دور نشوند در هر دو جانب
 و چون کوکب متوجه شود یکی از این نظرهای
 بنحکانه گویند متصل است و جو اتصال
 شود و بگذرد گویند منصرفات و این
 نظرهای کوکب ششگانه غیر ماه برجاشیه
 تقویما از جانب راست بنویسند باین ترتیب
 یا شب که آن نظر در ^{یا} و کافتند و این نظرات
 اتصالات کلی خوانند و نام ماهها هر چهار

بسیار

تاریخ و روزها که در آن تاریخ مشهور بود
 و تحویل ستارگان از برجی به برجی هر در اینجا
 بنویسند اما تناظر برد و کونه بود یکی آنکه
 دو کوب که هر دو در دو موضع باشند که
 ساقار و میزان دو موضع متساوی بود و آن دو
 موضع بود از دو جانب سر سرطان و سر جد
 که بعد هر دو از جانب سر سرطان و سر جدی
 متساوی بود **مثلا** کوکی در نسبت
 نور و دیگری در ده درجه آسد بود چه
 بعد هر یک از آن دو کوب از سر سرطان یک
 برج و ده درجه بود و اگر جدی چهار برج
 نسبت درجه **دوم** آنکه میان دو کوب باشد که
 هر دو در دو موضع متساوی بود و آن دو
 بود از دو جانب سر حمل و سر میزان متساوی بود
مثلا یکی در نسبت درجه حمل بود و دیگری

ده درجه حوت بعد ایشان از نقطه سر حمل
 درجه باشد و نقطه سر میزان بخ برج و ده
 درجه و تناظر هر دو با اتصال کل بنویسند
 و باشد که کوکی متصل شود بکوکی دیگر بر سبیل
 نظری یا تناظری و پیش از تمام آن اتصال باطل
 شود یا بسبب رجوع کوکب متصل یا بطرف
 استقامت آن کوکب اتصال وجود یا بسبب
 سر اول باطل شدن را نکات خوانند و باین
 نکات نیفتد از برخی نیزین را رجوع و استقامت
 و سرعت و بطوری که موجب نکات بود
 و علامت نظرات و آنچه معلومیدان دارد
 برین کونه بود قران و مقارنه **د** نسبی
ع تریب و تثلیث **ث** مقابل **له** استقبال
اجتماع ع احتراق **ق** مجاسه **ب** محو **یل**
نهار ر یوم **م** لیل **ل** تناظر **ظ**

این متن نظری و در شرح است
 بیان نموده علامت آن نظرات
 بود پس چون بود که از نظرات
 و وجهی است و می توان از آن
 خوانند و علامت آن چنین است که
 معنی کرده یعنی هر دو کوب
 کوکب از اول محل و در آن
 بود از آن نظری و مطلع کوکب
 علامت آن چنین است که
 قران

انکاشت و هیأت تناظر و نظر برین کوزه بود



فصل سیزدهم در مزاجات قرو و دیگر

احوال او در صفحه دست جب تقویم در هر
 ماه اول ایام اسابع و ذو ایام ماه در جدول
 مساوی بیایند بنام یا برقه اعداد و محل ماه
 یعنی برجی که بوقت نصف آنها رقر در آن برج
 بود در جدول دیگر بیایند و در هر
 آن جدول چهارم ساعت انتقال ماه از برجی

(32)

برجی و نشان روزی که انتقال بر روز بود نشان
 شب کویش بود که بعد از آن روز بود بیایند
 پیرش جدول مساوی جهت نظر قمر کوکب
 ستة باقیه اول آفتاب و بعد از آن بکوکب
 متخیره بر ترتیب فلک ایشان بیایند و باز
 هر روزی که در وی و شبی که بعد از وی بود
 قمر را با کوکب از کوکب ستة نظری بود در
 جدول آن رقم ساعتی که نظر در
 بود و نشان روزی شب بنویسند و اینجا
 روزی که در وی یا شبی که بعد از وی هیچ نظر
 نیفتد خالی بماند و این اتصالات را مزاجات
 قمر خوانند و اجتماع و استقبال که در هر ماه
 افتد بر صفحه دست راست بالای اتصال
 در جدول جداگانه بیایند و روزی شب
 تعیین کنند و ساعتی که از آن روز یا شب گذشته

باشد و برج طالع و برج عاشر و درجات و دقائق
 نیز بنویسند
 و جزو اجتماع موضع
 بود که آفتاب و ماه
 در وی مقادیر شده
 باشد و جزو استقبال
 در جدول جداگانه
 بود از مزاجها
 قریب صغره

دست جب بنویسند و بعضی در خانه خالی
 از جدولی مزاجات بلوئی دیگر بنویسند
 قریب مثل مجاسد ماه با راس و ذنب که کدام
 روزی باشد . . . اقتدجه ساعت و رسیدن ماه
 بدرجه شرف و درجه هبوط و بطریقه محقق
 یعنی اول درجه هبوط آفتاب تا هبوط ماه
 و بعد ازین شرف و هبوط کوکب بیان کنیم و
 طریقه محترقه بیان کنیم و این وقت بود که
 قریب بنویسند درجه میزان رسد تا از سه درجه
 عقب بگذرد و رسدک ماه تحت الشعاع
 بیاید و آن وقتی بود که ماه از آفتاب
 و از جمله حالات قریب است
 رسیدن اوست در صغره
 شرف آن نوزده درجه
 و چون قریب ازین جدول
 خودش که رسم در جدول
 سعادت نظر در این
 یعنی نیکو طریقه محترقه
 که در این جدول
 علامت نوزده درجه
 نوبت هر

اجتماع بد و از زده درجه رسد و خروج الشعاع
 وقتی بود که ماه بعد از اجتماع بد و از زده درجه بگذرد
 و مجاسد ماه با کید هم بیارند و چنین گفته اند
 که کید کوکب نخست و سیرا و معکوس بود و وی
 در صد و چهل و چهار سال تمام کند و برج بد
 سال قطع کند و چنین کوکب بر فلک بدید نیست
 و علامات حالات قریب است قریب راس معرب
 قریب ذنب معرب قریب شرف ف قریب هبوط ط
 قریب طریقه محترقه ق قریب تحت الشعاع مع
 قریب خروج الشعاع ج قریب کید معکب

فصل چهاردهم در منازل ماه ارباب علم نجوم
 هم چنانکه دور فلک را بد و از زده قسم مساوی
 کرده اند و هر قسمی را برج خوانند و هر برجی را
 بنام و صورتی که در او توهم کرده اند تا
 نماده اند دور فلک را بیست و هشت قسم

جمع

مستأوی کرده اند و هر قسمی منزلت بخوانند
 و هر منزلت را بنام و صورتی که تجلی کرده اند
 اسامی و صورت برین گویند بود

صورت	نزل	صورت	نزل	صورت	نزل	صورت	نزل
صورت	نزل	صورت	نزل	صورت	نزل	صورت	نزل
صورت	نزل	صورت	نزل	صورت	نزل	صورت	نزل
صورت	نزل	صورت	نزل	صورت	نزل	صورت	نزل
صورت	نزل	صورت	نزل	صورت	نزل	صورت	نزل
صورت	نزل	صورت	نزل	صورت	نزل	صورت	نزل
صورت	نزل	صورت	نزل	صورت	نزل	صورت	نزل
صورت	نزل	صورت	نزل	صورت	نزل	صورت	نزل

حمل شریین بطین شریا نور شریا
 دین هغه جوز هغه و هغه و ذراع سر طان

(نزل)

نشره طرفه جبهه اسد جبهه زبره صرفه
 شبیهه صرفه عواسله میزان غفر ربانا
 اکتیل عقرب اکتیل قلب شوله قوس
 شوله نغایم بلد جدی ذابج بلع سعود
 دلو سعود اخیه مقدم حوت مقدم
 مؤخر رشاق و قر هر روز در منزلت ازین
 منازل بود و گاه باشد که زیاده از این
 در منزلت بماند و وقت افتد که بیک روز
 زیاده از یک منزلت برود و ماه در هر منزلت
 که بود بوقت نیمه آن منزلت در جدول
 جداگانه در صفحه دست نام جیب تقویم
 بعد از همان جات قریب آرند و چون دو فلک
 در آن برج است و منازل بیست هشت
 حصه هر برجی دو منزلت و ثلثی بود و شمس
 هر منزلتی را که باز پس کند و ایجاد شود

در این منزلت
 از منازل که در این جدول
 است و در هر روز
 در هر منزلت
 در هر روز
 در هر منزلت
 در هر روز



آن منزل پشتر از طلوع آفتاب برآید و چون
ظاهر شود طلوع آن منزل را در میان اصلا
کلی بنویسند و بوقت طلوع هر منزلی غایب
و آن سقوط رقیب آن منزل بود و آن پانزده
بود از آن منازل **مسئله پانزدهم**
در ظهور و خفای کواکب و دیگر احوال ایشان
ستارگان علوی پشتر از اصراف بروز چند
مختفی شوند بعد از غروب آفتاب بعد از احترا
بروزی چند در مشرق ظاهر شوند پس از
طلوع آفتاب و اصراف ایشان در میان ایام
استقامت ایشان بود و مقارن ایشان با
در میان استقامت ایشان بود و ابتدای
ایشان در رد و تثلث آفتاب باشد و
و عطا سرد راهم در میان استقامت و
در میان رجعت اصراف بود و در اوائل

رجوع در مغرب مختفی شوند و در اوایل رجعت
در مشرق ظاهر گردند و آنجا که در میان استقامت
باشند در مشرق مختفی شوند و بعد از آن در مغرب
ظاهر و علامات ظهور و خفای کواکب در
در میان اصلا کلی بنویسند و اما دیدن
بدانکه اول در موضع غروب آفتاب در شمال
یا در جنوب بینند باریک یا روشن در صفحه
جداگانه جهت هر ماهی که نوشون بنویسند
و باشد که احوال سیر کواکب در جداولها
هفتکانه تقویمها ایشان بر رقم بنویسند **مثلا**
چون سریع السیر بود یعنی سیرش از سیر وسط
زیاده باشد این رقم بنویسند **س** و سیرش
چون بطی بود یعنی از سیر وسط کمتر باشد
این رقم بنویسند **ص** و چون سیرش دقیق
وسط بود این رقم بنویسند **وسط** و مقیم

آن منزل پشتر از طلوع آفتاب برآید و چون
ظاهر شود طلوع آن منزل را در میان اصلا
کلی بنویسند و بوقت طلوع هر منزلی غایب
و آن سقوط رقیب آن منزل بود و آن پانزده
بود از آن منازل **مسئله پانزدهم**
در ظهور و خفای کواکب و دیگر احوال ایشان
ستارگان علوی پشتر از اصراف بروز چند
مختفی شوند بعد از غروب آفتاب بعد از احترا
بروزی چند در مشرق ظاهر شوند پس از
طلوع آفتاب و اصراف ایشان در میان ایام
استقامت ایشان بود و مقارن ایشان با
در میان استقامت ایشان بود و ابتدای
ایشان در رد و تثلث آفتاب باشد و
و عطا سرد راهم در میان استقامت و
در میان رجعت اصراف بود و در اوائل



مقیم و مستقیم را **مقیم** و راجع را **راج**
 و هر کوبی را از کواکب **سبع** چهار نطق بود **فلك**
 اوج و چهار دیگر در فلك تدویر **الاقاب**
 که او را نطق و تدویر نبود و نطق اول اوج
 حیز بود **قاج** و دویم **داج** و سیم **راج**
 و چهارم **داج** و نطق اول تدویر **قار**
 دویم **قار** و سیم **قار** و چهارم **قار**
 و هیأت فلك تدویر و نطق ایشان **یمن**
کجوت بود



فصل در راجع

فصل شانزدهم در راجع آنچه در
 تقویم آرند در اوقات طریقه کاند که هر روز
 چه کاره شاید از اختیارات و از چه کار احتیاج
 باید کرد و آنرا بسبب احوال بعد از بیان کنیم
 پیش از آنکه اوقات ماهها طالع سال و صور قات
 بیارند و در صورت طالع درجات خانها
 دوازده گانه از بروج و مواضع کواکب
 و داس و ذنب و سهامات در وقت تحول
 ثبت کنند و سهام دلایل چیزها مخصوص بود
 که از مواضع کواکب و خانهای دوازده گانه
 و بریند و قسم بود یکی آنکه در طالع سال بکار
 دویم آنکه در طالع مواعد و طالع تحول
 بکار آید از همه قوی تر سهم السعادة و سهم
 بود و پیش از صورت طالع وقت تحول استخراج
 موامره از شرح بیاورند و بدانش که طالع

فصول دیگر و طالع اجتماعات و استقبالات
 بنهند و صورت طالع را از لجه خوانند و بعد
 اوراق درازده گانه خنوف و کسوف که در
 سال واقع شود تعیین اوقا و احوال او بکنند
 و طالع هر يك را ثبت کنند و اما دیگر که پیش
 از اوراق ماهها وضع کنند جملت احکام
 و قرانات و اجتماعات و استقبالات و تواریخ و
 زواید دیگر بر حسب عادت هر قومی و این بود
 معرفت تقویم و بعد ازین بعضی از لجه محتاج
 باشد در معرفت تقویم بر سبیل اختصار او
 شود **فصل هفدهم** در خانهای وبال و کواکب
 سبعة جدی و در لو خانهای زحل اند قوس و
 حوت خانهای مشتری اند عقرب و حمل خانهای
 مریخ اند و میزان و ثور خانهای زهره و سنبل
 و جوزا خانهای عطارد و سرطان خانه ماه

در این کتاب در بیان طالع و اجتماعات و استقبالات و تواریخ و زواید دیگر بر حسب عادت هر قومی و این بود معرفت تقویم و بعد ازین بعضی از لجه محتاج باشد در معرفت تقویم بر سبیل اختصار او شود فصل هفدهم در خانهای وبال و کواکب سبعة جدی و در لو خانهای زحل اند قوس و حوت خانهای مشتری اند عقرب و حمل خانهای مریخ اند و میزان و ثور خانهای زهره و سنبل و جوزا خانهای عطارد و سرطان خانه ماه

و اسد خانه آفتاب و مقابله خانه هر کواکب وبال
 او بود بر خانهای نیرین وبال زحل بود و خانهای
 زحل وبال نیرین و خانهای مشتری وبال عطارد و
 خانهای عطارد وبال مشتری و خانهای مریخ وبال
 زهره و خانهای زهره وبال مریخ و راس و ذنب را
 نه خانه بود و نه وبال و هیات خانهای کواکب
 سبعة و وبال ایشان برین گونه بود که درین
 دانش است والله اعلم



و



فصل هجدهم در شرف و هبوط کواکب
 سبعة وعقدین شرف آفتاب در **یبط** درجه ^{حالت}
 و شرف ماه در **ج** درجه ثور است و شرف زحل

در **ا** درجه میزان است و شرف مشتری در
ب درجه سرطان است و شرف مریخ در **ح**
 درجه جدی است و شرف زهره در **د** درجه
 حوت است و شرف عطارد در **هـ** درجه
 و شرف زحل در **و** درجه جوزا است و شرف
 زنب در **ز** درجه قوس و برج شرف
 شرف بود الا انکه قوت شرف در **ح** درجه شرف
 در غایت قوه بود و تا کواکب روی بدرجه
 شرف دارد قوه شرف در سزا شد بود و چون
 از آن درجه بگذرد در سنا قضاقت و هبوط
 هر کوی مقابل شرف و هم باز درجه و طال
 عکس حال شرف بود و گفتند که طریقه محرفه
 میان هبوط آفتاب و هبوط ماه بود یعنی ان
 اول درجه نوزدهم میزان تا اول درجه
 از عقرب و این درجه را طریقه محرفه خوانند

فوق کواکب
 میگذرد
 در الهبوط
 طلوع کواکب
 در پایه

از دو وجه یکی آنکه هر کوب سعه و کدی در طریق
مخترقه میزند منحوس میگردد و سعادت او برای
تسویزند و نیت میگردد اند دویم آنکه چون
درین طریق میفتد در آفاق جنوبی جراتیات
خشک می کند و میسوزاند بنا برین دو وجه او را
طریق مخترقه میخوانند و جدول شرف و هبوط
برین گونه بود

جدول هبوط کواکب			جدول شرف کواکب		
کواکب	درجه	درجه	کواکب	درجه	درجه
س	۵	ط	س	۵	ط
ر	۶	ر	ر	۶	ر
ل	۷	ل	ل	۷	ل
ح	۸	ح	ح	۸	ح
ز	۹	ز	ز	۹	ز
د	۱۰	د	د	۱۰	د
س	۱۱	س	س	۱۱	س
ت	۱۲	ت	ت	۱۲	ت

در مثلث
مصر

فصل نوزدهم در مثلثات و ارباب آن حمل
و آسد و قوس مثلثه استخوانند ارباب این مثلثات
بروز آفتاب و شش و زحل اند و شب شش را
بر آفتاب مقدم دارند و ثور و سنبل و
مثلثه خاک اند و ارباب این مثلثه بروز
و مریخ اند و شب مریخ بر هر مقدم
دارند و جوزا و میزان و دلو مثلثه
هوائی اند و ارباب این مثلثه بروز زحل
و عطارد و مشتری اند
و شب عطارد بر زحل مقدم دارند
و سرطان و عقرب و حوت مثلثه آبی اند و
باب این مثلثه بروز زهره
و مریخ و مریخ بود و شب مریخ بر زهره مقدم
دارند و جدول ارباب مثلثات برین گونه
بود

در ارباب این مثلثات
بروز مریخ
و شب مریخ
بر هر مقدم
دارند
و جوزا و میزان
و دلو مثلثه
هوائی اند
و ارباب این
مثلثه بروز
زحل و عطارد
و مشتری اند

بیت
که صاحب حدیث در این کتاب
درجات پنج است

ب	و	س	ی	ک	ه	ل
ا	و	د	ی	د	ا	ل
-	و	س	ه	ر	ل	ل
۶	ر	ه	ی	ط	ل	ل
ک	و	ه	ا	ل	ل	ل
ه	د	ر	ه	س	ک	ل
و	ل	و	ی	د	ک	ل
ر	ر	ه	ا	ط	ل	ل
ح	س	ه	س	ی	ک	ل
ط	ر	ر	ه	ا	ل	ل
س	ر	ه	ی	ک	ل	ل
ا	ه	س	ل	و	ط	ل

فصل بیست و یکم در وجوه کواکب سبعة
و حظهای دیگر و ارباب آن اما وجوه آن بود
که هر یکی را سه ثلث قیمت کنند و از محل
ابتدا کرده

جدول ارباب ثنات بود		جدول ارباب ثنات بود	
ل	س	ل	س
ر	ه	ر	ه
ل	د	ل	د
ر	ح	ر	ح

فصل بیست و دوم در حدود کواکب متخیره و
ارباب آن هر یکی را از کواکب متخیره در هر یک
حدی بود و آن وجه چند معین باشد و در
حدود خلاف کرده اند و مشهورترین
حدودها حدود مصریان است و این برین
تفصیل است که درین جدول است و جدول
حدود اینست

فصل ۲۰

ثلث اول بصاحبش مرغ دهند وثلث دویم
آن کوکب را که فلک شیب مرغ یعنی آفتاب و
سیم آنرا که فلک اوشیب آفتاب بود یعنی
وثلث اول نور آنرا که شیب زهر بود یعنی
عطار مرد وثلث دویم قمر وثلث سیم
آنرا که بالای سیارگان بود یعنی زحل وبعده
مشتری و مرغ هم برین قیاس تا آخر حوت
نوبت هم برین رسد و اول در وجه پهلوی
یکدیگر افتد و آن ثلث آخر حوت و اول حمل
ووجه را صورت نیز خوانند اما حظهای
دیگر چون در چنان و غیره و انی غنیه بود
در چنان چنان بود که هر برجی را بسته ثلث
وثلث اول زهر برجی بصفا آن برج دهند
دویم بصاحب آن برج که از هزار مثقاله بعد
بود وثلث سیم بصفا آن برج که با بود از هزار

۱/۱

مثله مثلا ثلث اول حمل مرغ را که صاحب حمل
وثلث دویم شمس را که صاحب سداست وثلث سیم
مشتری را که صاحب قوس است وثلث اول نور
که صاحب ثور است وثلث دویم عطار مرد را
که صاحب سنبله است وثلث سیم زحل را که صاحب
جدی است و برین قیاس در برج دیگر و
وجه و در چنان اینست

ثلث	ارباب	وجه	ثلث	ارباب	وجه
۱	ح	س	۱	ح	س
۲	د	ل	۲	د	ل
۳	ر	ج	۳	ر	ج
۴	ق	س	۴	ق	س
۵	ذ	ر	۵	ذ	ر
۶	ف	ط	۶	ف	ط
۷	ق	ح	۷	ق	ح
۸	ذ	ر	۸	ذ	ر
۹	ف	ط	۹	ف	ط
۱۰	ق	ح	۱۰	ق	ح
۱۱	ذ	ر	۱۱	ذ	ر
۱۲	ف	ط	۱۲	ف	ط

فصل بیست و دوم در اوج و حضیض کواکب
 سعه اوج نقطه باشد از منطقه فلک خارج مرکز
 کن دورترین نقطه بود از مرکز عالم و حضیض
 نقطه بود از منطقه کن نزدیک ترین نقطه
 از مرکز عالم و امتداد اوج افتاب و پنج
 معتبره را متحرک یافتند مانند کواکب ابته
 دوری در بیست و چهار هزار سال تمام کنند
 هر دو هزار سال برجی بر وجه روند و بهر شصت
 و شش سال شمس بقریب یک درجه قطع کند
 این کواکب در مقابل وجهای ایشان بود الا کواکب
 عطارد که او را دو حضیض بود بر دو ثلث
 اوج و اوج او در عقرب باشد بر یکی در سرطان
 بود و یک حضیض در حوت و هم بر این جدول
 و مصور در این کتاب در سال شصت و هشتاد و
 یک نیز دردی که مطابق سنه عشر و سیمانه
 ۶۱۵

بدر اوج

بود اوجات کواکب شش گانه را بر موجب اصول
 پنج خان استخراج کرد حاصل آمد برین تفصیل اوج
 نخل در برج قوس بیست و دو دقیقه
 و اوج مشتری در برج سنبله بیست و هشت
 درجه و جمل و نه دقیقه و اکون اوج مشتری
 در برج میزان بیست و دو دقیقه و اوج مریخ در برج
 اسد پانزده درجه و سی و نه دقیقه و اوج
 افتاب در برج جوزا بیست و شش درجه
 و جمل و نه دقیقه و اوج عطارد در برج
 در اقل درجه و بیست و نهم دقیقه و اوج
 در برج جوزا چهارده درجه و چهارده
 دقیقه و مواضع این اوجا در برجات دیگر
 بود اما قمر را اوج در وقت اجتماع بود
 استقبال و حضیض در وقت تریب باشد
فصل بیست و سوم در احوال بروج دوازده گانه
 اعلم

فصل اول و ثور و جوز برجها بهاری اند یعنی آفتاب
 در فصل بهار در برج حمل و ثور و جوز ثلاثه بود و سرطان
 و اسد و سنبله برجها تابستان اند و میزان و عقرب
 و قوس و جدی و جدی و جدی و جدی و جدی و جدی
 برج زمستان اند و برجهای وائل و فصل اول
 منقلب خوانند و آن حمل و سرطان و میزان و جدی
 باشد از جهت آنکه جوز آفتاب در این برجها
 فصل اول از جهت آنکه جوز آفتاب در این برجها
 فصلها ثابت خوانند و آن ثور و اسد و عقرب
 و جدی بود از جهت آنکه جوز آفتاب در این برجها
 بود توالت و نوالی هوا بطبیعت فصل بود مادام
 که آفتاب در یکی از این برج بود مستغیر نشود
 برجهای آخر فصل اول در جدی و جدی و جدی و جدی
 و قوس و جدی بود از جهت آنکه جوز آفتاب در این
 برجها بود در نیمه اول فصل بطبیعت خود باشد

در نیمه

و در نیمه اخیر بطبیعت فصل آینه بود و برج
 بهار و تابستان شمالی باشند و برج خزان و
 جنوبی و منقصر باشند و حمل مذکر و نهاری و
 ثور مؤنث و لیلی بر ترتیب یک مذکر و نهاری و
 یک مؤنث و لیلی تا برج حوت بر برج مثلثه
 آتشی و هوای مذکر و نهاریند و برج خاک
 و آبی مؤنث و لیلی و برج آتشی و هوای مذکر
 و برج خاک و آبی سرد و برج آتشی و خاک
 خشک باشند و برج هوای و آبی تر و برج
 زمستان و بهار معوج الطلوع باشند و برج
 تابستان و خریف مستقیم الطلوع و جدی
 که مستقیم این معنی بود اینست والله

اعلم بالصواب

کجا	سعدی	سعدی	سعدی
س	سعدی	سعدی	سعدی
ر	سعدی	سعدی	سعدی
ل	سعدی	سعدی	سعدی
ک	سعدی	سعدی	سعدی
ج	سعدی	سعدی	سعدی
ح	سعدی	سعدی	سعدی
ط	سعدی	سعدی	سعدی
ث	سعدی	سعدی	سعدی
ذ	سعدی	سعدی	سعدی
ر	سعدی	سعدی	سعدی
ز	سعدی	سعدی	سعدی
س	سعدی	سعدی	سعدی
ن	سعدی	سعدی	سعدی

فصل بیست و پنجم در خانهای دوازده گانه
 آن برج و درجه و دقیقه که از مشرق طلوع کند
 در هر وقتی آنرا طالع میخوانند و آن خانه نیک
 و جان و تن و عمر بود و ابتدای کارها تعلق
 خانه دارد و بعد از آن خانه دویم باشد و آن
 خانه مال و معیشت و یاران بود پس خانه سیم
 و آن خانه برادران و خواهران و خویشاں و
 تحویل بود پس خانه چهارم که وندک برین
 خوانند و آن خانه املاک و پدران و عواید

کار طالع

کارها بود و خانه پنجم خانه فرزندان و نساها
 و هر چه باشد و خانه ششم خانه بندگان و خادمین
 و تجویزها و چهار پایان خورد باشد خانه هفتم
 و در غایت بود و نظیر طالع و آن خانه نریمان و
 و خصمان بود و خانه هشتم خانه ترس و مرگ
 و کبک و میراث بود خانه نهم خانه سفر و علم
 و دین و نبوت و وحی و الهام بود خانه دهم
 خانه شغل و عمل و سلطان و مادیات بود و آنرا
 و در وسط السما خوانند خانه یازدهم خانه
 امیدیهای بخت و سعادت و دوستان باشد
 خانه دوازدهم خانه دشمنان و بدبختی و چهار
 بزرگ بود و خانه اول درجه و دقیقه بود
 برج و آنرا مرکز خوانند و خانه که آنرا
 بیخ درجه پش از آن موضع بود و بیخ درجه
 و ازین خانها طالع و چهارم و هفتم و دهم

است

اوقاد باشد و دویم و پنجم و هشتم و یازدهم
 مائل الا و نادم و ششم و نهم و دوازدهم
 الا و نادم و دویم و ششم و هشتم و دوازدهم
 انطالع باشد و نین و نازده خانه از همه قوی تر
 و عاشر بود پس هفتم پس چهارم پس یازدهم پس پنجم
 پس نهم پس سیوم پس دویم پس هشتم و از هر جا
 ضعیف تر دوازدهم و ششم بود که هر زائلی
 ساقطانه و این دوازده خانه چهار ربع بود
 یکی از چهار ناطع و آن مذکر بود و یکی دیگر از
 طالع تا ربع و آن مؤنث بود و این دو ربع صاعد
 بودند و مقابل ربع مذکر ربع مؤنث بود و مقابل دو ربع
 صاعد دو ربع منخلف یعنی هابط یعنی فرو
 آمدن و از خانها طالع و هر چه نام او طاق بود
 چون سیم و پنجم مذکر بود و هر چه نام او جفت

بود چون دویم و چهارم مؤنث بود چنانکه
 در جدول مستطول است

اصول	نظر مستطول	بکر یا نیش	احکام	سویب
اصول	ناظر	مذکر	مذکر	مرکز طالع
صاعد	ساقط	مؤنث	مذکر	مرکز ثانی
هابط	ناظر	مذکر	مذکر	مرکز ثالث
صاعد	ساقط	مؤنث	مذکر	مرکز رابع
هابط	ناظر	مذکر	مذکر	مرکز خامس
صاعد	ساقط	مؤنث	مذکر	مرکز سادس
هابط	ناظر	مذکر	مذکر	مرکز سابع
صاعد	ساقط	مؤنث	مذکر	مرکز ثامن
هابط	ناظر	مذکر	مذکر	مرکز نهم
صاعد	ساقط	مؤنث	مذکر	مرکز عاشر
هابط	ناظر	مذکر	مذکر	مرکز حادس عشر
صاعد	ساقط	مؤنث	مذکر	مرکز ثانی عشر

فصل بیست و هشتم در فوج و ربع کواکب و چیز
 ایشان فوج زحل در خانه دوازدهم بود فوج
 مشتری در خانه یازدهم فوج مریخ در خانه پنجم
 و فوج آفتاب در خانه نهم و فوج زهره در خانه

بود چون

و فرج عطارد در طالع و فرج ثور در سیم و توح
 در مقابل فرج بود چنانکه وبال در مقابل خانه
 هبوط در مقابل شرف بی فرج زحل توح میخ باشد
 و فرج میخ توح زحل و فرج مشتری توح زهره
 فرج زهره توح مشتری باشد و فرج آفتاب توح
 و فرج ماه توح آفتاب بود و توح را آفتاب نیز
 و کواکب نهاری بر فوق الارض قوت دارد و
 تحت الارض و کواکب شبی فوق الارض قوت
 دارد و بر و تحت الارض و هر چند کواکب مذکور
 در ربع مذکور خانه مذکور و کواکب مؤنث در ربع
 و خانه مؤنث قوت دیگر دارد شبه بفرج و هیات
 افلیح و اتراح برین گونه بود



فصل بیست و هفتم در احوال نظرها و کواکب
 سبعة ثلث و تسدیس هر دو نظر در سنی انداز
 آنکه میان بروج ناظر و نظر ثلث و تسدیس محاسنه
 و موافقی هست در طبیعت و محاسنه و موافقه
 در طبیعت موجب میل و محبت بود پس ثلث و
 تسدیس نظر دوستی باشند و ثلث تمام دو
 و تسدیس نیم دوستی از جهت آنکه بروج ناظر و
 ثلث از یک مثلث باشند پس محاسنه و موافقه
 میان ایشان از یک وجه باشد و چون حال برین
 بود لازم آید که میل و محبت در نظر ثلث
 میل و محبت بود تا در نظر تسدیس پس ثلث تمام
 دوستی بود و تسدیس نیم دوستی و مقابل و بی
 هر دو نظر دشمنی انداز جهت آنکه میان بروج
 ناظر و نظر مقابل و تریح خصا و مخالفه
 در طبیعت که موجب نفرت و عدوت باشد

نظر مقابل و تریع نظر دشمنی باشند مقابل تمام
 دشمنی بود و تریع نیم دشمنی از جهت آنکه خصالت
 میان بروج ناظره مقابل من وجهین بود چون
 برین وجه بود لازم آید که نفرت و عداوت در
 مقابل بیشتر از آن بود که در نظر تریع پس
 مقابل تمام دشمنی بود و نظر تریع نیم دشمنی
 دوستی با سعود بغایت نیکو بود و نظر دشمنی
 بخوس بغایت بد بود و نظر دوستی با الخوس
 نیکو بود که نظر دشمنی با سعود و مجامیده
 سعادت تام بود و با الخوس خوسست تام و از نایب
 در بعضی اوقات تناظر نگاه نظر بکار دارند
 نظر بر جرم خوانند و جرم علویین نه درجه
 پیش از کواکب نه درجه در
 بعد از کواکب بود و جرم سفلیین هفت درجه
 هفت درجه پس و جرم افتاب هر دو جا
 و جرم بروج هشت درجه پس و هشت
 دوازده درجه بود و جرم داس و زینب جو

چنان
 با سعود
 مجامیده
 خوسست
 و از نایب
 و جرم
 سفلیین
 هفت درجه
 پس و هشت
 دوازده

۹۵

تر بود و چون کوبی بکوبی ناظر خواهد شد چون
 بحد جرم رسد متصل شود و اتصال نگاه باشد
 که بعد میان دو کوب کمتر از نیم جرم بود و چون
 به هیچ مانده اتصال بجال رسیده باشد و چون
 بگذرد منصرف شود و در جرات انصراف همچون
 در جرات اتصال بود و چون از برجی انتقال کند
 که در کوبی ناظر خواهد شد اما هنوز بحد
 نرسیده باشد گویند بعید از اتصال است
 شده باشد و دیگر کوبی را نخواهد دیدن
 از آن برج بیرون شود گویند خالی است
 و اگر در برجی هیچ کوبی را از سیارات سه
 اصلا نبیند گویند وحشی السیرت والله اعلم
فصل بیست و هشتم در مداولات کواکب
 سبعة سیاره و طبقاً مردم زحل کوب است
 و دهاقیز و ارباب پیونان قدیم و اهل قانع

انظر

انصال

تا

اعلم

شاید

و اگر ناظر پیشتر بود از بروج منقلب دیدن
یا شاهان شاید و از بروج ثابت دخول بداند
شاید و ابتدای اعمال و اشغال سلطنت و پیشتر کارها
را شاید و از بروج ذوج زمین کارهای بزرگ
شاید و از بروج آتشی ساختن پیرایه و کد
زروسیم اما اگر نظر عدولت بود درو
نبود الا آنکه اجتماع بر نظر مسعود شاید زنده
نهائی و پوشیده کردن کارها و در استقبال
برضدان و اگر ناظر عطارد بود و عطارد
مسعود بود مانند نظر مسعود باشد تعلیم و کلمات
و بحث و مجادله را شاید و اگر عطارد منجوس
بود درو جزئی نبود خاصه که نظر عدولت بود
و بر جملة اتصال قبر بر وجهی بسندید بهر کوب
شاید که منسوب بود بدان کوب و قریب
و کید میان دو کس و وحشی السیر در

مجموعه

محرز قه و خالی التیر خاصه که از رخ منصرف بود
بهیچ کاری نشاید اینت آنچه در اختیار است و
تقویو بدان احتیاج افتد و العلم عند الله
فصل سوم در اصول اختیارات که
بدان احتیاج افتد درین احتیاجات جزو
صلاح حال قریب و صحت موضوع او و کوبی که
کاری اند بدو منسوب بود و طالع وقت و
صاحبش و او تاد و خانه آن کار بدو منسوب
بود در اختیار کارها نگاه باید داشت و
خانما آن بود که از لحوس خالی بود بدان نظر
بود و صلاح حال کواکب آن بود که ایشانرا فوق
بود ذاتی و لکنان بود که در خانه یاد در سر
یا در مسئله یاد در حد یاد در وجه خود بود
یا در آن ربع که روی با وج دارد یا در شمال
صاعد یا یا مستقیم التیر باشند زاید در سیر

و یا قوی عرضی بود و تجان بود که در فرج یاد در
 حین یاد و تاد یا ماثل او تاد یا ناظر بطالع یا
 ربع و خانه موافق طبع باشند و یا مسعود باشند
 و تجان بود که سمازج مسعود باشند بنظر یاد ظاهر
 و ضار حال ضد این معانی بود مانند و بال هوط
 و حضیر و برجوع و احترق و بودن در برج و در
خانه زائل و ساقط و ممازجت لخوس و امثال
 آن و مسعد قوی در خبر بفراید و ضعیف خبر
بکاهد و خبر قوی از شربان آید و ضعیف شربان
بفراید و باید که کارهای منقلب بروج منقلب
 جوید و ثابت بروج ثابت اختیار کند و
قر کوکی مناسب آن کار بود مثلاً جامه توی
قر در برج غیر ثابت متصل بزهره که کوکی
 زینت است و سفر در برج غیر ثابت و
 اگر سفر برخشی بود یا آلی که در برج بود متصل

سعدی

سعدی و منصرف سعدی و نیم که خانه سفر است
 و هفت که خانه مقصد است هر دو مسعود و تعلیم
 در برج که بر صورت مردم بود و آن برجها
 هوای بود و سند و نیمه اول از قوس ممتزج بعطارد
 است زاج محمود و بکر ما به شدن قر در خانه
مزیج یا مستل و فصل در برج اشقی یا هوا
 نیک بود و فصل نشاید که قر در برج زاد
 و بنامها رن باید که قر صاعد بود در مال
 در برج ثابت یا ز جیدین و زحل و چهار
 نیک حال و اعمال سلطان باید که قر در برج
 بود یا در خانه افان یا ناظر با قتاب بدو
 و تجارت را در برج یوم منقلب مسعود
 یا عطارد و بیع و شری را در برج منقلب
 در بیع منصرف سعدی و در شری متصل
 و مادرین مختصر بین اختصاص کرد دیو بسی اگر
تیر بیا زده از ین خواهد بدی کرت این علم
 رجوع کند الکتاب بعون
 الملک الوهاب

و اگر در برج ثواب بود
 و اگر در برج عذاب بود
 و اگر در برج فقر بود
 و اگر در برج غم بود
 و اگر در برج کسب بود
 و اگر در برج هلاک بود
 و اگر در برج شرف بود
 و اگر در برج خوار بود
 و اگر در برج کرامت بود
 و اگر در برج ذل بود
 و اگر در برج عزت بود
 و اگر در برج خوار بود
 و اگر در برج کرامت بود

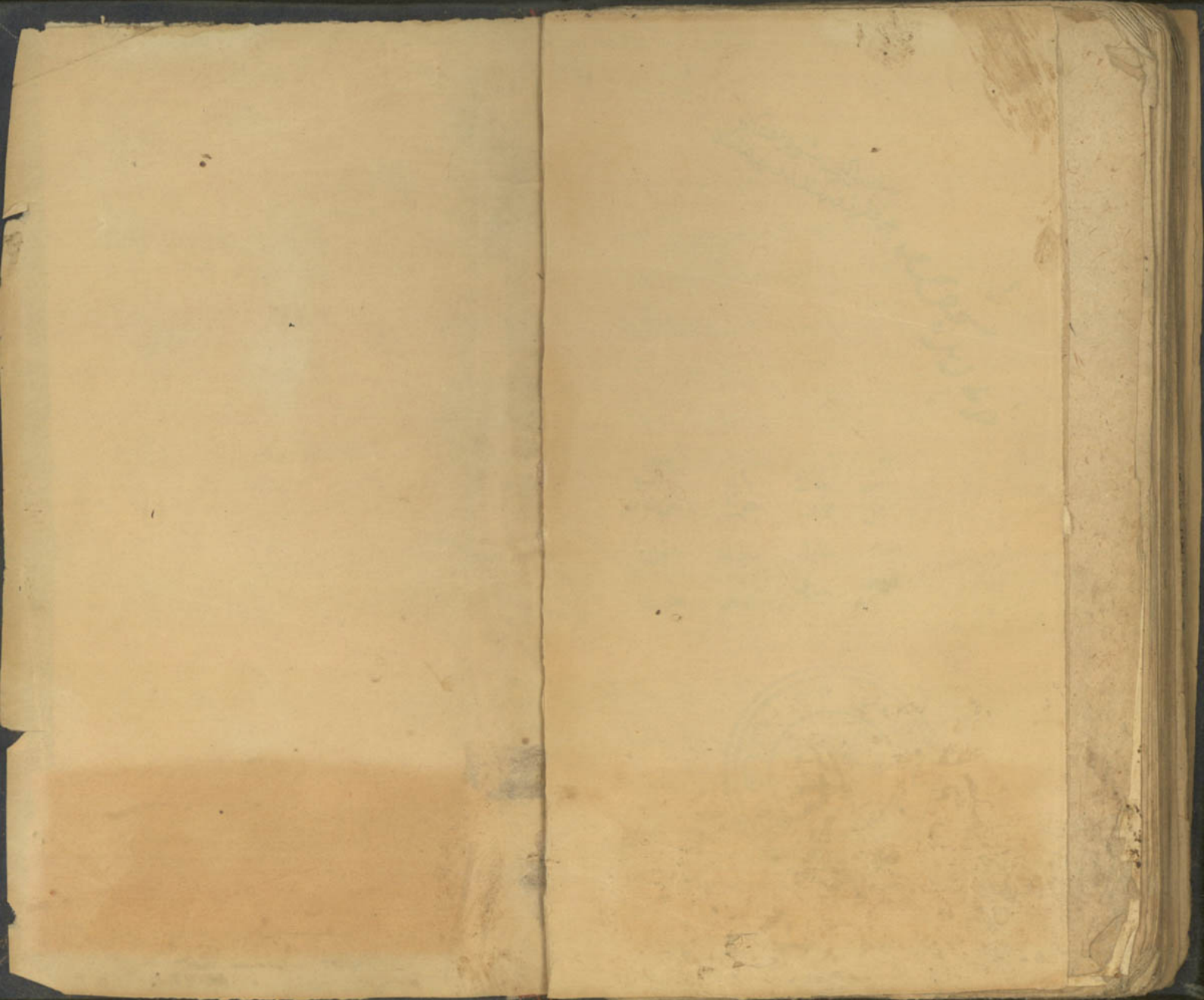
سعدی

نصیحتی که است بشنود انفت کن
جو فرزند کند زو بر قناعش

چهارم

آب	باد	چاک	آتش
سرطان	جوز	نور	حل
عقرب	میزان	سنبله	اسد
حوت	دلو	جدی	قوس





Handwritten text on the left page, including a vertical list of characters and a small mark.

of

3
4
5
6
7
8

Blank or nearly blank right page with a vertical strip of paper on the left edge.

خطی